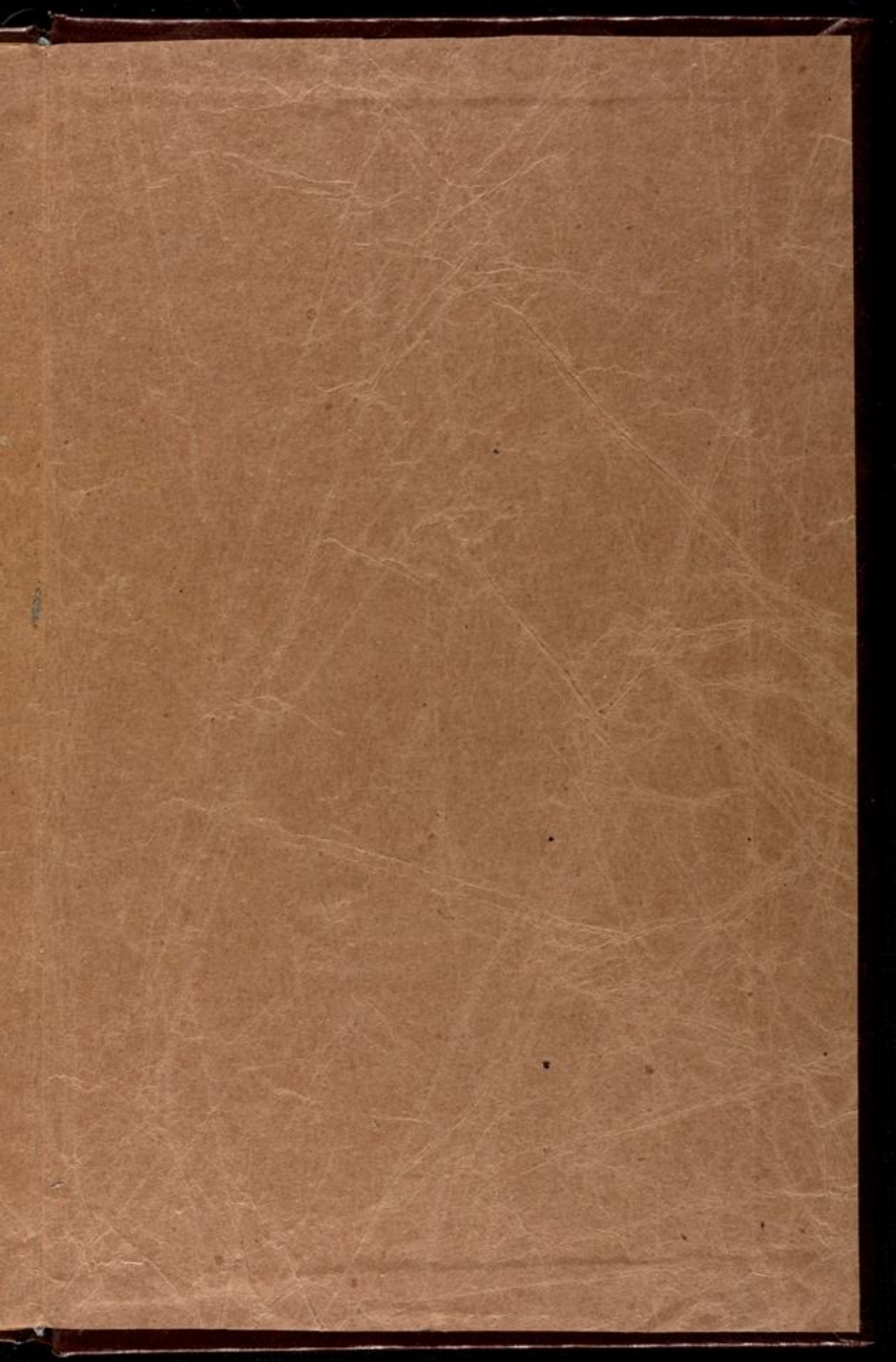


مشق رقعہء الکبریٰ

سنہ ۱۲۵۵ھ
مطابق ۱۲۹۵ھ



LC Control Number



2002 362446

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

بجہ کتابی کی ہوئی جناب مولوی محمد علی صاحب شکر طائفہ ملتان

قائم علی

بحسب مائش مولوی امام الدین تاجر کتب بہرہ

مطبع دارالافتاء لاہور
رجح مصطفیٰ لاہور طبع

چشمه نوری سرور لای محمودی تا در اندر دست سرور لای است این است صبی دو ابدال و با ای صلا در حیا اصفی است شتر دم و کمال اصفی لای نور با نیت شمع

به محمودان اصفیانی و لای ابرهیم که فیض نور و حیا ابرهیم در سر شمع خدا از مدح طری به کستی لایقا که زلال کسبگی ایلانی و نور ایلان

چشمه نوری سرور لای محمودی تا در اندر دست سرور لای است این است صبی دو ابدال و با ای صلا در حیا اصفی است شتر دم و کمال اصفی لای نور با نیت شمع

به محمودان اصفیانی و لای ابرهیم که فیض نور و حیا ابرهیم در سر شمع خدا از مدح طری به کستی لایقا که زلال کسبگی ایلانی و نور ایلان

هو المغر

تقریباً شرح قعات عالمگیری

نتیجہ فکر حضرت مولانا مولوی سُبْحان بخش صاحب مدرّس

اول فارسی و عربی مثل سکول و نعلی

مصدق کلام الملوک ملوک الکلام همین شرح رقعات عالمگیر است که شهنشاه
اقلیم سخن قهرمان مملکت رموز نو و کهن مالک رقاب بلغا سید موالی فصحا
صاحب ذہن رسا کاشف دقائق لغز و حقائق معمار المستغنی عن الاوصاف
المحتضر عن طریق الاعتصاف سحبا ن ظہیر امین ذکا مولوی سید محمد
علی صاحب کہ جو دت طبع طبعاً و وحدت ذہن اصلاً و فرعا دارند برای افاد
انام و افاضه خاص و عام تالیف فرموده اند حروفش با معنی و الفاظش ب
معانی و کلامش بمعانی در معانی تمجیش تصریحیت و تمجیش توضیح و تملویش تشریح

نکات غامضه اش عیان و لطایف مخدیه اش غیر محتاج به بیان و با انجمه
سلک خیر الکلام ماقبل و دل فرونگذاشته اند - اگر دلی داری بیار و اگر جان
داری بسیار و این سلک گوهر و منظوم جوهر را بدست آر که درم و دنیا
در برابرش نمی سزد و جنس در مقابلش بجو س نه ارزد - فقط -

تقریب شرح قعات عالمگیری

رنجیه کلک که هر سلک خواجه ضیاء الدین احمد صاحب
اول فارسی صنلح سکول گجرات متخلص به ضیاء -

بنام اینزوجه دکشا شرح کلمات لطیبات است که قدسی نژادان عالم قدس
را طرفه دستاری بر سر آراته و چه زیبا اینصاح قعات عالمگیریت که
علم سر بلند می عالمگیری در میان سخن رس برافراخته اگر متن کتاب
جام جهان ثبات است که در جزو تماشای کل جلوه دهد شش سحر با طبیعت
که بیک کرشمه صد گنگ بیانا ترا همچو سوسن همه زبان بسکیند بهشت ششمین
است پر از انهار و جو بار جای جوی سرف چون جوی شیر در تصرف
خود جاری است و جای نهر نخونجو عذب البیانی چون شهد در آبیاری

مستقیم

رحم ضعیفی بر صغیر رحمت آرد
رحم ضعیفی رحمت کنی بر اشد بار

۳

قال الله يا عبادي اسعوا على الصلوة ولا تطروها
مرا التی صحت حمزة الله ان الله لا يغفر الذنوب جملة
یا عباد الله اسعوا على الصلوة ولا تطروها

شاهنامی نابخون را چون شعب طوبی جادو هر سرکان نکات لغت معانی
 را چون کوثر بهشتی تازگی روح و بالیدگی روان سرشاران با دود قابلق
 را صد لای عاست و نظار گیان حسن معانی را جلوه لب بام *

ارسطوی حرد را نکت آموز	فلاطونی ذکار اشع افروز
گلستانی گلش بے زخم و خارا	نیمستان نیش بے غبار است
بنای محکم چون چرخ دوار	ثوابت مادر و پستند ستار
زبان درس چون پیرینه استاد	هزاران نکت از بر آورد باید
ز داید زنگ از آئینه هوش	چو صهبان مغر فطنت را دهد جوش

آری چون نباشد که این نگار دلفریب از جامه ساحری شمامه برآمد نکت
 سنجان خفی و جلی خواجه تاش من مولو لب صاحب مولوی ممبر
محمد علی سر برده که در تدقیق معارف حکمی و تحقیق معالم علمی
 علم اشتمار بر افراشته و اند دقیقه رسد و مایه علمی خود بیایه عالی
 نیابت حاکم حلقه پانها ده

مثنوی

هنرمهر جادو شهرت کشاید	خزیدارش طلبکارش در آید
بهر مجلس که شمع برافروزند	پیر و پادشاهان گردش نوزند

بهر جانافه مشکه دهد بو	کنده هر کس ثنا گوین بدودو
بود گر قطره در قیسم است	اگر موجی بود موج نسیم است
بهر دار دل باس ارجمندی	بهر دار دکلاه سر بلندی
خوش از وی حاکم و محکوم خرسند	بهر و داد با هم داده پیوند
رسید از وی نه بر افتاده زور	نه باری دید از وی پشت موی

بعلم و حلم برابر است جامه

بود زیب صریح و زیب خا

این هم از افضال و ماثر دور سینه اوست تا حلقه بگوشان حلقه
خود را در حلقه دیگر کشد و برگردن ایشان بارسنت دیگر بارسنت نهند
اللَّهُمَّ مَتِّعِ الْمُتَمَتِّعِينَ بِوُضَائِفِ مَعَارِفِهِ وَدَقَائِقِهِ وَ
أَبْدَهُمْ بِدَقَائِقِ مَعَالِمِهِ وَحَقَائِقِهِ وَاجْعَلْ
مِنْهُمْ جَنَّاتِ جَنَّةٍ وَاجْعَلْ
مِنْهُمْ جَنَّاتِ جَنَّةٍ

بواقعات و تخصص گریبان گیر بنا برین درس و تدریس هر یک را کما
 میبغی لطف نمیدهد و کما حقہ لذت نمی بخشد - پس خواستم که بر این نسخه
 طیبہ حاشیہ بنمایم طرز نگارم که حال شہزادگان والا مقدار
 بطریق اختصار آشکارا گردد و کیفیت امرای عالی تبار بطور ایجاز
 بمنصہ شود و در آید و اوقاتش از کنایت بصراحت گراید و در آخر
 از رمز و ابجاش و وضاحت یابد و ہم در تحقیق الفاظ از کتب لغت
 مستدا و له مؤشگانی کرده آید و بتصریح مناصب امرای بلند
 مراتب از کتب تواریخ معتبره شکر فکاری بطور رسد صفحہ دیباچہ
 بمختصر حال حضرت اورنگ زیب عالمگیر غازی
 قازہ گیرد و ورق خاتمہ اش بہ تشریح مناصب منصب داران
 گلگونہ پذیرد تا هر که و مہ حظ وافی برپسیند و تمتع کافی بہ بیند
 اگر اینچنین یابد و فایده بردارد و محنتی را بدعا کے خیر بیاورد
 پس آنرا بطرز مرغوب آراستہ و تجلیہ خوب پیراستہ از مغان خلان
 کردم مصرعہ گر قبول افتد زہے غوث شرف + اگر سہوے
 رسیده باشم و گردن غرضی گردیدہ عیب پوشی را کار فرمایند و بان
 طعن دراز نکشایند بر بزرگی و عالی پاکی خود بن گزند بر خوردی و
 کم نامگی من نطم نہ کنند یا با صلاح بیارایند و مرمون منت نمایند و

این کتاب در بیان مناصب و احوال شہزادگان و امرای عالی مرتبت است
 و در بیان طرز نگارش و اختصار و وضاحت و در بیان الفاظ و کتب لغت
 و در بیان مستدا و له مؤشگانی و در بیان مراتب از کتب تواریخ
 معتبره و در بیان مختصر حال حضرت اورنگ زیب غازی و در بیان
 قازہ گیر و ورق خاتمہ اش و در بیان تشریح مناصب منصب داران
 گلگونہ پذیرد تا هر که و مہ حظ وافی برپسیند و تمتع کافی بہ بیند
 اگر اینچنین یابد و فایده بردارد و محنتی را بدعا کے خیر بیاورد
 پس آنرا بطرز مرغوب آراستہ و تجلیہ خوب پیراستہ از مغان خلان
 کردم مصرعہ گر قبول افتد زہے غوث شرف + اگر سہوے
 رسیده باشم و گردن غرضی گردیدہ عیب پوشی را کار فرمایند و بان
 طعن دراز نکشایند بر بزرگی و عالی پاکی خود بن گزند بر خوردی و
 کم نامگی من نطم نہ کنند یا با صلاح بیارایند و مرمون منت نمایند و

این کتاب در بیان مناصب و احوال شہزادگان و امرای عالی مرتبت است
 و در بیان طرز نگارش و اختصار و وضاحت و در بیان الفاظ و کتب لغت
 و در بیان مستدا و له مؤشگانی و در بیان مراتب از کتب تواریخ
 معتبره و در بیان مختصر حال حضرت اورنگ زیب غازی و در بیان
 قازہ گیر و ورق خاتمہ اش و در بیان تشریح مناصب منصب داران
 گلگونہ پذیرد تا هر که و مہ حظ وافی برپسیند و تمتع کافی بہ بیند
 اگر اینچنین یابد و فایده بردارد و محنتی را بدعا کے خیر بیاورد
 پس آنرا بطرز مرغوب آراستہ و تجلیہ خوب پیراستہ از مغان خلان
 کردم مصرعہ گر قبول افتد زہے غوث شرف + اگر سہوے
 رسیده باشم و گردن غرضی گردیدہ عیب پوشی را کار فرمایند و بان
 طعن دراز نکشایند بر بزرگی و عالی پاکی خود بن گزند بر خوردی و
 کم نامگی من نطم نہ کنند یا با صلاح بیارایند و مرمون منت نمایند و

در این عالم بخت و قدر است
 که هر کس را بخواهد بدارد
 در این عالم بخت و قدر است
 که هر کس را بخواهد بدارد

ثواب خیریل بردارند و تحفه آخرت مهیا سازند و اقامه و بالغموم و کرامات بیاورند

مختصر حال حضرت خلد مرکانی اوزنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی انارالدبیر

حق حقیقت مذهب شریعت مشرب خلیل سیرت یوسف صورت نامیده
 تقام ریج جاده خورشید قبا ماه کلاه اوزنگ زیب عالمگیر شاهنشاه
 شب یکشنبه پانزدهم ذیقعد سنه هجری بمقام موضع دوده از مصافات
 صوبه گجرات از لطن نواب از جند بیگم بنت امیر الامراء اصفهان با
 میمنت فراوان قدم در عرصه شهود گذاشته چارسوی عالم را بمنون
 منت دشت روی جهان را مریون امنیت ساخت صاحب ذهن سلیم
 طالبامی کلیم در ماده تاریخ ولادت سر سر سعادت این اشعار شعری
 شعار از طبع موزون دریافت *

نظم

داد ایزدیه بادشاه جهان تاج صاحب قران ثانی یافت نامش اوزنگ زیب کرد فلک	خلف همچو مهر عالم تاب گوهر کج زو گرفت حساب تحت زین پایه شد سپهر خباب
---	--

در این عالم بخت و قدر است
 که هر کس را بخواهد بدارد
 در این عالم بخت و قدر است
 که هر کس را بخواهد بدارد

در این عالم بخت و قدر است
 که هر کس را بخواهد بدارد
 در این عالم بخت و قدر است
 که هر کس را بخواهد بدارد

در این عالم بخت و قدر است
 که هر کس را بخواهد بدارد
 در این عالم بخت و قدر است
 که هر کس را بخواهد بدارد

چون بدین مرده آفتاب انداخت	اقتسار خویش بر مبادی و چو حباب
طبع دریافت سال تا بحیث	ز در قم آفتاب عالم تاب

چون آنحضرت ^{برکت} بهمن وسعادت به سن تمیز و بلاغت رسیدند آثار رشد
از جبین نور آگین پیدا بود و آیات دولت و اقبال از حال مبارک
فال مویدا هر که از عقل بهره میداشت میدانست که روزی عنان شهنشاه
براق سلطنت بدست آن حجم مرتبت می افتد و یقین میکرد که وقتی
کلبه گنجینه فرمانروائی هند وستان جنت نشان بقبضه آن قدر
قدرت میرسد آخرین تصور به پایه تصدیق رسید و چگونه از منظر
بدیهی منبگردید که در عقل و عدل و فضل و بذل و رزم و برزم و عزم
و جرم و تمکین و وقار مثل آن والائبار از دوده گورگان ^{حکایت} نه
پیچ والا گوهری بر نخاسته صفاتش در وقار گنج محاشش ^{نیکو نهاد} به
دلو آنها درست نیاید پس از مهر ذره و از بحر قطره پیوده می آید که
تنور ذاتی بدان درجه داشت که در چهارده سالگی به پیل دمان در
اوخت و شیر کردار حمله آورده سینه پیش بخاک در سخت سنان
جلد و زبانه تعبایان خرطومش بر انداخت و شمشیر جوهر دار عرضشانیتر
دو پاره ساخت تا آنکه حرفش نرسید دست از طعن و ضرب کشید
یورشنگ اگر این جنگ را نمی دید زهره اش آب میگردید فی فی

چون بدین مرده آفتاب انداخت
چون آنحضرت بهمین وسعادت بدین تمیز و بلاغت رسیدند آثار رشید
طبع دریافت سال تار بخش
از جبین نور آگین پیدا بود و آیات دولت و اقبال از حال مبارک
فال میوید اهر که از عقل بهره میداشت میدانست که روزی عنان شد
براق سلطنت بدست آن حجم مرتبت می افتد و یقین میگردد که وقتی
کلید گنجینه فرمانروائی هندوستان جنت نشان بقبضه آن قدر
قدرت میرسد آخرین تصور به پایه تصدیق رسید و چگونه از نظر
بدیهی منبگردید که در عقل و عدل و فضل و بذل و رزم و دبرم و عزم
و جرم و تمکین و وقار مثل آن و الاتبار از دوده گورگان
پیچ و الا گوهری بر نخاسته صفاتش در وقار سجده محاشش به
دلو آنها درست نیاید پس از مهر ذره و از بحر قطره پیوده می آید که
تهور ذاتی بدان درجه داشت که در چهارده سالگی به پیل دمان در
اوخت و شیر کرد و در حمله آورده سستیش بنجاک در سخت سنان
جلد و وز به تعبای خرطومش بر انداخت و بشمشیر جوهر دار عرضشانیتر
دو پاره ساخت تا آنکه حرفش نرسید دست از طعن و ضرب کشید
یورشنگ اگر این جنگ را نمی دید زهره اش آب میگردد و بدنی می

[illegible]

بدوش کشید و بحدایت ازلی باسلام گرانید و هم درین سال چاکام
زیرگین سلامیان آمده اسلام اباد نام یافت و هم درین عهد سمیت
محمد در مستقر و بنارس بنای مساجد افتاد و در سال سی ام جلوسی
ولایت پچاپور و گولکنده بستباری غازی الدین خان فیروز جنگ
و دیگر امرای بکرنگ صورت افتتاح دید الحق که اوز بگریب در اوزنگ
نشینی خمید بود و در عالم گیری خورشید از عدلش عقاب و عصفور
انباری و فیل و مور را هم از می عشق را با عقل گرم جوشی صدق را با
دغل سرگوشی صیت صلابت صفدش بگرداناف جهان گردیده
ولحات ذوالفقار حیدر شش در توران و ایران در خشیده تملکات
کلام مجید و کتابت کتاب حمید مستدامش بود نماز حسن الاوقات با جماعت
فضلا و صلحا و امیر فرمود بیشتر ساعات از لیالی زنده مسداشت و کثر
ایام در قیامی بصیام میگذاشت و آدرسی فیض سانی از جبلت این خلیفه
بومو نقیل طعام و ملکه او را در وظیفه و منطلومان در خلوت خاص بار
یافته بکام دل میرسدند ملهوفان در مشکوی معلی غرالبض رسانیده
صورت کارانی میبیدند ملجای غراب بود و ما و امی فقرا ملاذ به
سکینان بود و ما من صید لیقان بکشیه تکلف و محالیه رب
که معنی ظل الهی از ذات کثیر البر کاتش می تراوید و مرتبه جهان پایمی

در این سال چاکام
زیرگین سلامیان آمده اسلام اباد نام یافت و هم درین عهد سمیت
محمد در مستقر و بنارس بنای مساجد افتاد و در سال سی ام جلوسی
ولایت پچاپور و گولکنده بستباری غازی الدین خان فیروز جنگ
و دیگر امرای بکرنگ صورت افتتاح دید الحق که اوز بگریب در اوزنگ
نشینی خمید بود و در عالم گیری خورشید از عدلش عقاب و عصفور
انباری و فیل و مور را هم از می عشق را با عقل گرم جوشی صدق را با
دغل سرگوشی صیت صلابت صفدش بگرداناف جهان گردیده
ولحات ذوالفقار حیدر شش در توران و ایران در خشیده تملکات
کلام مجید و کتابت کتاب حمید مستدامش بود نماز حسن الاوقات با جماعت
فضلا و صلحا و امیر فرمود بیشتر ساعات از لیالی زنده مسداشت و کثر
ایام در قیامی بصیام میگذاشت و آدرسی فیض سانی از جبلت این خلیفه
بومو نقیل طعام و ملکه او را در وظیفه و منطلومان در خلوت خاص بار
یافته بکام دل میرسدند ملهوفان در مشکوی معلی غرالبض رسانیده
صورت کارانی میبیدند ملجای غراب بود و ما و امی فقرا ملاذ به
سکینان بود و ما من صید لیقان بکشیه تکلف و محالیه رب
که معنی ظل الهی از ذات کثیر البر کاتش می تراوید و مرتبه جهان پایمی

در این سال چاکام
زیرگین سلامیان آمده اسلام اباد نام یافت و هم درین عهد سمیت
محمد در مستقر و بنارس بنای مساجد افتاد و در سال سی ام جلوسی
ولایت پچاپور و گولکنده بستباری غازی الدین خان فیروز جنگ
و دیگر امرای بکرنگ صورت افتتاح دید الحق که اوز بگریب در اوزنگ
نشینی خمید بود و در عالم گیری خورشید از عدلش عقاب و عصفور
انباری و فیل و مور را هم از می عشق را با عقل گرم جوشی صدق را با
دغل سرگوشی صیت صلابت صفدش بگرداناف جهان گردیده
ولحات ذوالفقار حیدر شش در توران و ایران در خشیده تملکات
کلام مجید و کتابت کتاب حمید مستدامش بود نماز حسن الاوقات با جماعت
فضلا و صلحا و امیر فرمود بیشتر ساعات از لیالی زنده مسداشت و کثر
ایام در قیامی بصیام میگذاشت و آدرسی فیض سانی از جبلت این خلیفه
بومو نقیل طعام و ملکه او را در وظیفه و منطلومان در خلوت خاص بار
یافته بکام دل میرسدند ملهوفان در مشکوی معلی غرالبض رسانیده
صورت کارانی میبیدند ملجای غراب بود و ما و امی فقرا ملاذ به
سکینان بود و ما من صید لیقان بکشیه تکلف و محالیه رب
که معنی ظل الهی از ذات کثیر البر کاتش می تراوید و مرتبه جهان پایمی

در این سال چاکام
زیرگین سلامیان آمده اسلام اباد نام یافت و هم درین عهد سمیت
محمد در مستقر و بنارس بنای مساجد افتاد و در سال سی ام جلوسی
ولایت پچاپور و گولکنده بستباری غازی الدین خان فیروز جنگ
و دیگر امرای بکرنگ صورت افتتاح دید الحق که اوز بگریب در اوزنگ
نشینی خمید بود و در عالم گیری خورشید از عدلش عقاب و عصفور
انباری و فیل و مور را هم از می عشق را با عقل گرم جوشی صدق را با
دغل سرگوشی صیت صلابت صفدش بگرداناف جهان گردیده
ولحات ذوالفقار حیدر شش در توران و ایران در خشیده تملکات
کلام مجید و کتابت کتاب حمید مستدامش بود نماز حسن الاوقات با جماعت
فضلا و صلحا و امیر فرمود بیشتر ساعات از لیالی زنده مسداشت و کثر
ایام در قیامی بصیام میگذاشت و آدرسی فیض سانی از جبلت این خلیفه
بومو نقیل طعام و ملکه او را در وظیفه و منطلومان در خلوت خاص بار
یافته بکام دل میرسدند ملهوفان در مشکوی معلی غرالبض رسانیده
صورت کارانی میبیدند ملجای غراب بود و ما و امی فقرا ملاذ به
سکینان بود و ما من صید لیقان بکشیه تکلف و محالیه رب
که معنی ظل الهی از ذات کثیر البر کاتش می تراوید و مرتبه جهان پایمی

از وجود باجودش می بالید بر که و به بعیش و عشرت میگذرانید و خورده
و بزرگ این ترانه حضرت شبیرازی میسرید *

خدا یا تو این شاه درویش دوست
بسی بر سر خلق ماییده دار

که آسائش خلق در خلل اوست
بتوفیق طاعت دلش زنده دار

رعیت پناہ دولت شاد باد ز سعیت مسلمان آباد باد

این جهاندار داراشکن شجاع افکن بجا به سال و دو ماه و بیست و هفت

روز داد کامرانی داده روز جمعه نماز صبح با جماعت صبحا و علمای مود

ساخته در سال مکهزار و یکصد و هیزده هجری منگام چاشت در عمر

نود و یک سالگی در بلده احمد بکر به بنیر و می تو فبق و قوت ایمان و نور

ایقان کلمه طیب داشتند و بر زبان روی دل بسوی نروان آورد

و خاطر عاطر البکلیه از ماسوی الدبیر وخت پنجر و پیله از کتایت مصحف

مجدد در قلمدان گذاشته بود حسب صحبت ازین کلمه مایه رفعم النوالا هم

لحمین و مدقین یافت جسد مبارک را در او زنک اباد و در صحن مرقد
 زمین همواره خرابگاه

ارباب یقین حضرت شیخ زین الدین در خال پال سپردند چو تره مرقد
مردان جدا ۱۱

ارسال سرسبز و لغوی مجوف پراز خال منال سبزه گاه رو پنده
 قبر^{۱۲} خال^{۱۳}

و در تاریخ تاریخ و قاتل این پادشاه باقی ماند فانی شد صاحبان
آل که حسنه افتد مکه محسنه و نزلت از مشرق

اولیة بریه السلام ام یاسیند بیر مد بقرری در وفاس بریه

[illegible][illegible][illegible]

گفته در درون برون انداخت بمناسبت وقت چند شعر از و نگاشته
می آید *

مثنوی

منسوب به شمس

بنال ای عیند لیب کلش موش	بکن الحان خود از غم فراموش
سیه کن چهره طیب و طرب را	زبان کوچه بکن بر بند لب را
خراش از ناخن غم روی خود را	تراش از در و ماتم موی خود را
گلستان از بسوز از شعله غم	مهیا کن بصحرای از ماتم
که اوزنگ زیب عالمگیر بیدار	گشته رشته مستی بناچار
بتقوی و ریاضت بر کمالی	تدبیر و شجاعت بی مثالی
خدا دان خدا ترس خدا سر	معجبت مورا ماهی بکس
بصورت خضر در سیر ملک بود	بعظمت خاک پایش بر فلک بود
بجلم و با عمل چون کوه خیمه	آبادم صفی بود این حلیفه
کرم کسیر همان پرور همانان	تنش در قبر شد چون در بدن جان
همان تار یک شد مینور و آتش	نفس تار یک شد چون دود آتش
فلک از آینه بر خلق درست	کرمای جبال الارض شکست

بکن الحان خود از غم فراموش
تراش از در و ماتم موی خود را
مهیا کن بصحرای از ماتم
گشته رشته مستی بناچار
تدبیر و شجاعت بی مثالی
معجبت مورا ماهی بکس
بعظمت خاک پایش بر فلک بود
آبادم صفی بود این حلیفه
تنش در قبر شد چون در بدن جان
نفس تار یک شد چون دود آتش
کرمای جبال الارض شکست

بنال ای عیند لیب کلش موش
سیه کن چهره طیب و طرب را
خراش از ناخن غم روی خود را
گلستان از بسوز از شعله غم
که اوزنگ زیب عالمگیر بیدار
بتقوی و ریاضت بر کمالی
خدا دان خدا ترس خدا سر
بصورت خضر در سیر ملک بود
بجلم و با عمل چون کوه خیمه
کرم کسیر همان پرور همانان
همان تار یک شد مینور و آتش
فلک از آینه بر خلق درست

گفته در درون برون انداخت بمناسبت وقت چند شعر از و نگاشته
می آید *

مثنوی
منسوب به شمس

بکن الحان خود از غم فراموش
تراش از در و ماتم موی خود را
مهیا کن بصحرای از ماتم
گشته رشته مستی بناچار
تدبیر و شجاعت بی مثالی
معجبت مورا ماهی بکس
بعظمت خاک پایش بر فلک بود
آبادم صفی بود این حلیفه
تنش در قبر شد چون در بدن جان
نفس تار یک شد چون دود آتش
کرمای جبال الارض شکست

بکن الحان خود از غم فراموش
تراش از در و ماتم موی خود را
مهیا کن بصحرای از ماتم
گشته رشته مستی بناچار
تدبیر و شجاعت بی مثالی
معجبت مورا ماهی بکس
بعظمت خاک پایش بر فلک بود
آبادم صفی بود این حلیفه
تنش در قبر شد چون در بدن جان
نفس تار یک شد چون دود آتش
کرمای جبال الارض شکست

15

پیشتر شکوه رسید و در ماه رحلت حضرت رحلت گزید بمحمد بن نواب
مهر النساب یکم ولادت او ^{مصدر ۱۲} و ^{کوچ کردن ۱۳} بیوم صفر سال
یک هزار و هفتاد و دو و دو سال
ماتش هر چند حتم نیافتیم

تاریخ

دیاچہ قعات عالمگیری مصنفہ لکھی
ضیاء الدین صاحب المتخلص ضیا

چو در آشنای این تسوید نشا
فروغ از عالم غیبی بیدافت
فروغی چون رسد از چرخ والا

صنیا تاریخ را گردید جو یا
از سمنی فروغش مدح یافت
چرا گردونه وی مقبول دلهای

۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶

۲
عبدالقادر خان
۱۶۴۷ در سال عقرب اولی ماه
والده صاحبزاده حضرت
مظلومه ۱۵
بنای ۹
خان دیندار کمال
نولستید
بنای ۹
دوازدهمین تولد کردیم

به کمالی که در حدیث
 خالصان دولت
 و بر کمالی که در حدیث
 حافظ شود
 بر کمال
 خود بین
 زبان وین
 فقط که در حدیث
 دین متصرف
 وین زبان
 کمال
 فارسی که در حدیث
 و در حدیث
 آورده
 بر کمال
 یاد کردن
 یعنی که در حدیث
 بر کمال
 یاد کردن

مجلس اول

میرسایند و چهار گهزی روزمانده باز دیوان عام میفرمودند
 درینوقت بخشی و دیوان تن نویسرا فرازان منصب و طلبه ازین
 جاگیر را از نظر انور سب گذرانیدند و آنحضرت به تقبش احوال
 حسب منصب و جوهر ذاتی و کار دانی هر کدام فرموده بری
 تشخیص منصب و سخاوه جاگیر حکم میفرمودند و بعد شام از دیوان
 عام برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوت مکده خاص تشریف
 میبردند در آنجا مورخان شیرین زبان و قصص خوانان فصیح
 بیان و قوالان خوش الحان و سیاحان عرصه جهان حاضر
 میشدند آنروزین پرده نسوان و بیرون و کور سربک موافق
 رعیت طبع شرف و اعلی احوال اسلاف از بزرگان پادشاهان
 و عجائب و غرائب دیار و اصدار بعض میرسایند خلاصه
 آنحضرت تا نصف الیل اوقات شبانروزی خود را باین قسم
 تقسیم فرموده داورندگان و فرماندهی میدادند چون شفقت
 پدری در حق آنفرزند قلبی است نه قلبی لهذا در نوشتن و اطلاع
 دادن بهراچیه خوب باشد و بران فرزند ارجمند زمینده بود بے
 اختیاریم درینوقت آنچه بیاد آمد بر زبان قلم دادیم معاف دارند
 رقعہ ۱۳ فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظہ اللہ تعالیٰ سلم طاهر

۲۷

درینوقت بخشی و دیوان تن نویسرا فرازان منصب و طلبه ازین
 جاگیر را از نظر انور سب گذرانیدند و آنحضرت به تقبش احوال
 حسب منصب و جوهر ذاتی و کار دانی هر کدام فرموده بری
 تشخیص منصب و سخاوه جاگیر حکم میفرمودند و بعد شام از دیوان
 عام برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوت مکده خاص تشریف
 میبردند در آنجا مورخان شیرین زبان و قصص خوانان فصیح
 بیان و قوالان خوش الحان و سیاحان عرصه جهان حاضر
 میشدند آنروزین پرده نسوان و بیرون و کور سربک موافق
 رعیت طبع شرف و اعلی احوال اسلاف از بزرگان پادشاهان
 و عجائب و غرائب دیار و اصدار بعض میرسایند خلاصه
 آنحضرت تا نصف الیل اوقات شبانروزی خود را باین قسم
 تقسیم فرموده داورندگان و فرماندهی میدادند چون شفقت
 پدری در حق آنفرزند قلبی است نه قلبی لهذا در نوشتن و اطلاع
 دادن بهراچیه خوب باشد و بران فرزند ارجمند زمینده بود بے
 اختیاریم درینوقت آنچه بیاد آمد بر زبان قلم دادیم معاف دارند
 رقعہ ۱۳ فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظہ اللہ تعالیٰ سلم طاهر

در خلوت مکده

۲۱
اسم منقول از غزل
بنی بیکار بودن خوش
حسن بیکار بخاطر غنیمت خان بر خاست

۲۲
کله دوداری
وینچه بخت منبری
ماهر دودان منبری
در قوس و افق
آخربانی و صیقل
که در حالت تو در
نظر خاطر می بیند
خواجه شاعری در
چرخ گفتی و دنیا
سرمه صیقلیت
۲۸

۲۸
عالم بکار دار
عالم بکار دار
در کمالی غنیمت
بنی بیکار بودن خوش
حسن بیکار بخاطر غنیمت خان بر خاست
۲۹
عالم بکار دار
عالم بکار دار
در کمالی غنیمت
بنی بیکار بودن خوش
حسن بیکار بخاطر غنیمت خان بر خاست
۳۰
عالم بکار دار
عالم بکار دار
در کمالی غنیمت
بنی بیکار بودن خوش
حسن بیکار بخاطر غنیمت خان بر خاست

در سواری خیلی جلد و تند میروند چنانچه سید سائبان بر دارش
از پادراقد و زندگی را جواب داد مدتی در حضور و محضور مانده
طریق سواری ما دیده اند چه خلاف آن پسندیده اند
استه خرام بلکه خرام * زیر قدمت هزار جانست
رقعه ۱۲ فرزند سعادت تو ام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم
حسن بیک و برانکار حمله کوثر ابر عایت خاطر افضل اجل مغرور
نشده و رعایای او و اولاد دارند و سرسنگ میرمند و میگویند
ه اگر تومی ندی داد و روز دادی هست * محاسبان حقیقی ظلم عالم
بنام ما و شما مینویسند خدای اعمال خود دانسته باحوال سکنه انجا و از
والا جا گیر تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت رقه ۵۵ افز
عالیجاه آنچه معلوم میشود مصطفی قلی بیک دیوان خاص آن فرزند
کار ما بجز ورس انجام میدهد غنیمت است اصناف منصب و خطا
اگر بنویسند داوه آید آدم خوب مثل طلای بخش است فرد
آپچه چستیم و دیدم کم کو بسیار است * بنیست خزانسان نعلالم که بسیار است
روزی سعد الله خان مرحوم بعد فرانگ از او را و وظایف تا دیر
دست بد عابد داشت بود یکی از نمایان گستاخ پرسید کدام آرزو
باقیت گفت آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هر چند جوهر و بابت
مقوله عالم گیر

۳۱
عالم بکار دار
عالم بکار دار
در کمالی غنیمت
بنی بیکار بودن خوش
حسن بیکار بخاطر غنیمت خان بر خاست

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان

دیوان افروزند از حین اقبال پیوند گشته شد و بجهنم و اصل گشت اخلاص

ای خدا قربان احسانت شوم	لله على كل حال بهیت
فی الحقیقت ظهور این امر نتیجه	اینچه احسانست قربانت شوم

فیض تربیت افروزندست که نوکر انزاد دل داده سرگرم کارنامه
 عمده پادشاهی سبکتند باین توجیه که تهنیت خالی بر زبان نیاید

مالاخی مروارید قیمتی بچاه هرار و پیه برای افروزند محبت نمودیم
 و چون این بند و پیمان مثل راست آورده که گویا کجشک مردانه

بازی رازده او را بمنصب پانصدی ذات و صد سوار و خطا
 راسی دخلعت و شمشیر و اسب پربندی بخشیدیم افروزند هم رعایتی

در خور که موجب امتیاز او در اقران و امثال تواند بود البتة
 نشان تحسین و آفرین و استقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر

رامپوس حسن خدمت و امید نتیجه افرازد **فر** ۱۹ افروزند
 عالیجاه سلمه الله فوجدار می سور کوه از فتح جنگ خان بالی تغیر

کردن و به برادر داروغه دیوانخانه خود دادن شیشه درست
 از دست خود شکستن است قوم بالی در صوبه گجرات از مدتهاست

موقوف و اسم در رسم سپاه گرمی دارند فوجدار بچاه صوبه غیر
 از بچاه دیگران دادن و در از عقلست سور کوه جانست که مثل

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان

حسنعلیخان سپهرالہ وردیجان وصف شکن خان وغیرہ چہاربان
فوجدار انجا بوده اند تا از عہدہ بند و بست انجا برآمدہ اند اگر
متصدیان آنفرزند بر نقشہ عمل شجاعت خان مرحوم راہروند خوب
ست والا این صوبہ گجرات است خدا نخواستہ اگر سررشتہ عمل یک
دو جابر ہم خورد تدارک آن بطول خواہد کشید پیشتر مختار اند پرست
من گویم کہ این مکن آن کن * مصلحت بین و کار آسان کن
الْعَاقِبَةُ بِالْعَافِيَةِ ^{۲۰} فرزند جالیجاہ باطصار
جاسوسان معلوم شد کہ شاہراہ از بجا در پورما خجستہ بنیاد خالی
از مخاطرہ نیست قطاع الطریقان مال بیوپاریان و مسافریں
خارت میبرد متہودین با نسبت نمیتوانند آمد رفت نمود ہر گاہ
بر قرب لشکر ما و شما این حال بودہ باشد و آستے بر حال طرق دو
ست معلوم میشود کہ تنہیان اخبار معتبر بان فرزند میر سائند
انجا کہ غفلت و بی پرواہی خلاف طریق ریاست و جہانباے
ست کاتبان جدید بتجدید تعین نمایند و عملہ و فعلہ پیشین را بسزا
سانند و فوجی مستعد مقرر سازند کہ استیصال مفسدان از پنجہ وین
دہ شاہراہ از شر جماعت حرامیان پاک سازند تنگ بد عملی تا کہ
ار اتوان کرد ہمیت من نمیگویم زبان کن با بفکر سود باش *

[illegible]

ای از فرصت پنجر در هر چه باشی زود باش * والد عارف **رقعه**
 ۲۱ فرزند احمد بن علیجاه ^{نور تجویز} انجوره سفید چینی خوش قماش که
 اکنون با وجود تلاش بهم نمیرسد ^{کس آن نگیرد} بطریق پیشکش آورده بودند درین
 ضمن که ^{نعت کوچک} یکجکزه نیز نظر گذشت برای آن فرزند دلبد و ستادیم
 شکر برود و عطیه بجا آرند و در ارسال ڈالی انبه تبلانی مافات گوشند
رقعه ۲۲ فرزند علیجاه یاد داریم که روزی بخدمت میان عبید
 اللطیف قدس سره الشریف رفتیم و در آنجا کلام گفتیم که اگر
 اجازت باشد چند ده از مضافات کهر گون برای مصارف خانقا ^{جمع شتی معنی پانتم}
 مقرر کرده شود این دو مصرعه بر زبان صدق ترجمان ^{نام عساکه}
 رانند **بیت** شاه ماراده دهد منت بخند * رازق مارزق
 منت دهد * گفتیم همچنین است اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الدبر است
 خیر و برکت و نبوی و عافیت خود و حصول دعاسی مزید نعمت و دلا ^{پیش سانیان}
 است نه برای آزمون گفتند اگر فی الحقیقت از تصمیم اراده بطلان
 نیست خیر است نصف غلات از حصه رعایا بگیرند بلکه منطلومان محنت ^{ای گذشتن}
 کش زیاده از آن بگذرانند و آورد و وظیفه براسی گوشه نشینان
 مشغول که زبان سوال بسته اند در بیا با آنها و زوایای و پیران ^{بمعنی خود بستن}
 دارند مقرر سازند و بدو منطلومان نوعی برسند که حق کسی تلف

سکین صیغہ طرف انکسرون یعنی جا آرام ۱۱

شدن بخونین بدار

نشود و دست اقویا از حال ضعیف کوتاه باشد آفرینی دولت و نعمت
مشاهده نمایند بتقریب ^{جمع قوی} نالیش ^{جمع ضعیف} سکینه چکه کوڑا این نقل بیا و آمد که بی
اختیار با نرزند قلمی شد والد عارف ^{رحمه} ۳۳ فرزند عالیجاه -

داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح آباد مقرر کرده اند

داو تنها نجات بخوبیشان واقربایی مردار خوار پیرو تهغنیان

بجاست داروغه مذکور بعد الت الفزند بار منی یابند و جمعی مال

مردم خوار او باش رفیق و اماوش شده خلق السدر ایذا می بیند

خیر انم که در وقت جزائی اعمال چه جواب خواهم داد و حقش چنانست

عادتست اگر ظالم را کار فرما کنی به عذا سکه از ظالم مامور را آید

عدست و ما آ. بنه او را که خط الم راز و داد او در این

نرسا ابوسعید بن خدیجه: نظر اوست بر ستم و ستمگر: انگر:

درم فاعل از نحو کز بیعتی رو بود استین ۱۳

از مضافات عمل عامل مشو +

رند عایجاہ مثل زاہدہ بانو ضعیف پیچا سرہ تاملے بحال تباہ و

مردم خواهد بود بر ما و شما حق دار و نواسه ها ایشان آنچه کردند نتیجه

ن دیدند متکلف حق بهیچ حال نباید بود و یاد داشته باشند که

وزیکہ فیل فتح جنگ خان برآنفرزند حملہ آور دہلیہ بدشوہ کار

نمانه کرد و قبل از از شوخی باز داشت خلعت عنایت مانگ افروخت

منع من ان يطلعوا على ما في السجلات

در فضیلتی

۱۰۰
 قضا و حکم باری
 که در روز معلوم
 بنماید
 ۱۰۱
 زینب خانم
 مصدق و برادر
 قضا و حکم
 ۱۰۲
 میرزا و خبر
 ۱۰۳
 شمس خان
 ۱۰۴
 محمد و قضا
 ۱۰۵
 محمد و قضا
 ۱۰۶
 محمد و قضا
 ۱۰۷
 محمد و قضا
 ۱۰۸
 محمد و قضا
 ۱۰۹
 محمد و قضا
 ۱۱۰
 محمد و قضا

ده است همیشه آن قدیم را مقربان جدید در نظر شماست و انستند وید
 ان رفته گذشته را بطلبند و پیش ما بفرستند کالاسی ^{ای جدید اند} بپیش خاوند
 آلا بنویسند که بعد اطلاع احوالش میتوان طلبید **رقعه ۳۳**
 رزند عالیجاه هنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ نه بوسیده
 حقوق خدمت او مخورند و دیده ورشته او همین دو داما و یک مستن
 ند باندک تقصیر که صدق و بطلان آن ^{جمع وارث} العلم عن الله چیر ازمان
 می اندازند و تمام میند و از تغیر مسلمان عرضی غیر مرضی مینمایند
رقعه ۳۴ فرزند عالیجاه مندر سور عمده ترین محال صوبه مالوه
 در جاگیر ایشان مرحمت شده سابق سر بلند خان و حسن علیخان و کم
 منصبان مثل نوازش خان و می فوجدار آنجا بوده اند آن نور
 الا بصار عامل کارگاه امانت دستگاه شجاعت پناه آنجا بفرستند
 روزی بحضور اعلیحضرت مذکور شد که رونق خانه و افزایش مال و
 آبادی محالات جاگیر سعد الله خان ^{ای شایسته} را عجب لایق دیوان خان موصوف
 کرده خودش مصروف بجان و دل در امور سرکار و الاست وقتی
 کنایت باخان مذکور فرمودند که ماشینیم که شما سنگ پارس دارید
 از نظر مکنز ایند عرض کرد که فلانی را بصورت انسانی و وصف
 زرقشانی دارم آنحضرت الحمد لله خوانده بر زبان در افشان آوردند

مقلد شاه جهان پادشاه ۱۲

مقلد شاه جهان پادشاه ۱۲

این شجاعت است که در پیش
 کوفت کسب و کسب و کسب
 در اندیشه

این شجاعت است که در پیش
 کوفت کسب و کسب و کسب
 در اندیشه

این شجاعت است که در پیش
 کوفت کسب و کسب و کسب
 در اندیشه

این شجاعت است که در پیش
 کوفت کسب و کسب و کسب
 در اندیشه

که باین وصف خود شمارا هم موصوف میدانیم آورا بشمار ازانی شد
 خان مذکور آداب بجا آورد آدم موشی را امانت دار خدا ترس آباد
 بکار کیاب پست ^{مقوله حضرت اوزنگیاب} ^{نیت} نیست جز آدم نیال که بسیار
 شغل و عمل عامل محال جاگیر آن عالیجاه از فرد مرسله سوانح نگار ظاهر
 میگرد و غفلت از روز جزا چرا مصرعه داد داد از دست غفلت
 داد داد در ^{فرای} ^{۳۶} فرزند عالیجاه ما شمار خوش تجویز و وظ
 خوش تمیز در همه چیز میدانیم مصرعه ز چشم بد رخ خوب تراستی
 خدا حافظ * محمد بیگ خان را تغیر کردن و شیر انداز خان را فوج
 سورت دادن عجب عجب خواتم امور از شخصیت و شعور آدمی سمت
 ظهور دارد و سیماسی آدم لعینه حال باطنست اینجا پنجه را یک پایی
 منش مثل قطب الدنجان بوده اند اگر شما سید کمال و سید مراد را که
 در آن صوبه فی الجمله موقوف و تحت سیر اند تعیین میگردد مضایقه نمود
 بجهت تقدیر فوج داری سرکار مذکور مع محالات معموله آن بجا گیر ایشان
 محنت شده از نوکران فدویت نشان خود هر کرا لایق دانند بر گمارند
 آمان اسدیگ و بهادر بیگ شروانی اگر دوری از ان نور الانصا
 اختیار کنند ظاهر احتمال این کار نتوانند شد دایمت داری و واقف حالی

[illegible]

منظومان بجایت او پیش آنفرزند نمیتوانند سر بفرمایند و حیف و
حیف وقت چون سیف میگذرد و طعن انبساطی دنیا و خوفنا
جل و علا از خاطر میروند - فوجدار می یکی از گجراتیان مثل صفد
بالی و پسران بهلول شروانی باید داد که در عمل شجاعت خان
نیکنام بوده اند و باسکان شهر مهارست دارند و اشکاف میگویند
که در دارالجزایر رعایت و غفلت از احوال عمال ما خود خواهیم
واقع نگار و سرکار مائشی معتبر و محتاط در محال بگذارند و روز
اعمال حکام بخوانند و بروقت بتلافی پردازند و چوپا پیش
کنیم روز حشر خواهد شد و تمسکات گنایان خلق پاره کنند
رقعه ۳۸ فرزند عالیجاه قاضی عبداللہ بر حمت حق پیوست
ما را و خلق اللہ را درین خدمت خوشنود داشته بود از احوال
پسرانش اطلاع نداریم عبد المجید خان پسر کلان او چند می قاضی
رکاب ایشان بود جوهر فضیلت و غیر ضعیفی اگر دارد بنویسند آمری
خطیر تر از قضا نیست که بنده مائشی او حل شأنه بقول و تصدیق قاضی
اسیر و قتل میشوند از قضاة شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق
نظمان توفیق حسنات چنانکه باید موفق بود آدم خوب التادیر
کالمعدوم رقه ۳۹ فرزند عالیجاه مادر و غنہ عوض مکر شما

منظومان بجایت او پیش آنفرزند نمیتوانند سر بفرمایند و حیف و
حیف وقت چون سیف میگذرد و طعن انبساطی دنیا و خوفنا
جل و علا از خاطر میروند - فوجدار می یکی از گجراتیان مثل صفد
بالی و پسران بهلول شروانی باید داد که در عمل شجاعت خان
نیکنام بوده اند و باسکان شهر مهارست دارند و اشکاف میگویند
که در دارالجزایر رعایت و غفلت از احوال عمال ما خود خواهیم
واقع نگار و سرکار مائشی معتبر و محتاط در محال بگذارند و روز
اعمال حکام بخوانند و بروقت بتلافی پردازند و چوپا پیش
کنیم روز حشر خواهد شد و تمسکات گنایان خلق پاره کنند
رقعه ۳۸ فرزند عالیجاه قاضی عبداللہ بر حمت حق پیوست
ما را و خلق اللہ را درین خدمت خوشنود داشته بود از احوال
پسرانش اطلاع نداریم عبد المجید خان پسر کلان او چند می قاضی
رکاب ایشان بود جوهر فضیلت و غیر ضعیفی اگر دارد بنویسند آمری
خطیر تر از قضا نیست که بنده مائشی او حل شأنه بقول و تصدیق قاضی
اسیر و قتل میشوند از قضاة شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق
نظمان توفیق حسنات چنانکه باید موفق بود آدم خوب التادیر
کالمعدوم رقه ۳۹ فرزند عالیجاه مادر و غنہ عوض مکر شما

۳۸

خبر

محتاج شنیده ایم اینجا سیاوش خان شاه میر با وصف منصب
 بیش و جاگیر حاصل آغشته غرض است و متصدی این کار را
 دیانت شرط اسد الدین خان پسر دلاور خان که پیش ایشانست اگر
 این جوهر صمیمه شعور داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود و
 بخد متنی مأمور گردد این دل خسته از خود رفت غرض پیوسته جوهر
 انسانست و آن حکم غنقا دارد از حکیمی پرسیدند که داری وسیله
 غرض چیست گفت بغرضی که جوهر است از خلقت جلی و مصقله آب
 و ناب آن نظر غفور و توحید باطن آقا که نوکر هیچ ممر محتاج و دمه مانده نما
 جوهرش در همه حال روشن و مجلی باشد در تک احتیاج پر و صفای
 مکر در **فصل** فرزند عالیجاه اشقیاء از چهار
 گونه تا قادر آید و بتواتر راه میرند و مسافران کمتر راه بسلاست
 طی میکنند احتمال غالب که بخبری نخواهد بود و العاقل تکفیه الاشارة
 شمارا خبر دور و نزدیک زود میرسد از بد احوال روز جزا چه علم ندارد
 فکر مال فی الحال باید کرد و نوکر خوب را بنوازش امتیاز بخشیدن
 و بدر الجعفر عمل رسانیدن عدلست الدنيا مزرعة الاخلاق
 انتظار جواب داریم ظالمی از عالمی و زحق خود فاته خیر خواست
 جواب یافت که در باره شمر کاران جنبه را و در مظلومان دعائی

فصل در بیان غرض
 غرض از این است که جوهر را از خلقت جلی و مصقله آب و ناب آن نظر غفور و توحید باطن آقا که نوکر هیچ ممر محتاج و دمه مانده نما جوهرش در همه حال روشن و مجلی باشد در تک احتیاج پر و صفای مکر در فصل فرزند عالیجاه اشقیاء از چهار گونه تا قادر آید و بتواتر راه میرند و مسافران کمتر راه بسلاست طی میکنند احتمال غالب که بخبری نخواهد بود و العاقل تکفیه الاشارة شمارا خبر دور و نزدیک زود میرسد از بد احوال روز جزا چه علم ندارد فکر مال فی الحال باید کرد و نوکر خوب را بنوازش امتیاز بخشیدن و بدر الجعفر عمل رسانیدن عدلست الدنيا مزرعة الاخلاق انتظار جواب داریم ظالمی از عالمی و زحق خود فاته خیر خواست جواب یافت که در باره شمر کاران جنبه را و در مظلومان دعائی

در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

کنند و بگویند که نزدیکی با جل و دوری از حسن عمل عمر این خافل بیجا
 گذشت و قدری که مانده نیز لا حاصل میرود و قدم حیات پیش
 میرود و فکر نجات پس سرفرو آنچه ما کردیم و بر خود هیچ باینکه
 در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را به **رقعه ۲۵**
 فرزند عالیجاه ماجرایی بی ادبی و ناهمواری میسر بدو که
 وقایع رکاب آن عالیجاه مفصل بانگشاف گرایست بریت مولوی
 مصداق حال اوست بریت لطیف حق باتو بواسطه کیند
 چونکه از حد بگذرد رسوا کند به معات ساختن و از نظر انداختن
 سمت و جوب داشت که بر حقوق مادر پیر می نازد و قول سعدی
 داند **فرو** منت مننه که خدمت سلطان همی کنم
 شناس از تو که بخدایت بدشت به بهر تقدیر ملک میان
 بجوهر خرد و خلعت خلق خلق کرده اگر این جرم گفت به بخت
 خوبست ع که مستحق گرامت گناه کار است **رقعه ۲۶**
 عالیجاه آعلی حضرت از معد البهین پدیدند که خوشنودی غا
 و خیریت حاقبت چسیت عرض کرد که عدالت و سخاوت که حص
 افریدگار و در ذات اقدس آفریده شخصی از راه کناسه با خان مود
 گفت که مردم متدین و وفادار در عرض روزگار کمتر اند
 و باقی و از آمدن

۲۲

در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

بنظر شما در آمده باشد جواب داد که زمانه از آدم خوب میچکاه خالی
 نیست صاحب خرد میباید که دریابد و بانهها سپردار و بکار خود سازد
 و گوشن حرف اهل غرض در حق او بگذارد و اعلی حضرت میفرمودند که
 مردم متدین و ابرو و طلب و مقصدی خوب عنایت است - هر که را
 خدا ای تعالی بر تبه اعلی فایز گرداند باید که شخص آنها نماید و جوهر
 قابل رایگان نسازد اگر چه بگانه باشد و از جا اهل میجوهر بیگانه شود
 هر چند او خود را بگانه داند مقصدی آشنا پرست قرابت دوست
 افتاد نیست **قصه ۲۷** فرزند عالجیه روزی
 اعلی حضرت در خلوت بدار شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای
 بادشاهی گنج خلق و بدگمان نباشد و همه را مشمول عواطف و
 الطاف دارد و عرض عرض امیر سخن سازان در حق این جماعت
 نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد از بسکه دل میسوزد و حرف
 ناگفتنی میگویم نفاق با مردم کار ضایع کار نیست **قصه ۲۸**
 فرزند عالجیه روزی اعلی حضرت متالم بعلیخانه شریف و رند
 سعد الدخان و علیمردانخان موجب ملال خاطر شریف استفسار
 نمودند اعلی حضرت فرمودند که چنانچه از ناظران ملک و مال طعمه اهل
 شده اند و مردم دیگر با فروش گوه بالفعل بنظر نمی آیند که زود

این سخن از حضرت اعلی حضرت است
 این سخن از حضرت اعلی حضرت است
 این سخن از حضرت اعلی حضرت است
 این سخن از حضرت اعلی حضرت است
 این سخن از حضرت اعلی حضرت است
 این سخن از حضرت اعلی حضرت است
 این سخن از حضرت اعلی حضرت است
 این سخن از حضرت اعلی حضرت است
 این سخن از حضرت اعلی حضرت است
 این سخن از حضرت اعلی حضرت است

۲۵

من
معنی اول و دوم ثالث و رابع
معنی اول و دوم ثالث و رابع
معنی اول و دوم ثالث و رابع
معنی اول و دوم ثالث و رابع

۵۶
خدیو
بضم اول و کسر
ثانی و یاء مجهول
معنی خداوند و آن شخص
خدیو است که امانت بخداوند
بود
۱۲
افاق جمع افق
معنی جاه که آسمان
و زمین پیوسته
در نظر آیند
۱۳

۱۴
من
معنی اول و دوم ثالث و رابع
معنی اول و دوم ثالث و رابع
معنی اول و دوم ثالث و رابع
معنی اول و دوم ثالث و رابع

۱۵
من
معنی اول و دوم ثالث و رابع
معنی اول و دوم ثالث و رابع
معنی اول و دوم ثالث و رابع
معنی اول و دوم ثالث و رابع

من
معنی اول و دوم ثالث و رابع
معنی اول و دوم ثالث و رابع
معنی اول و دوم ثالث و رابع
معنی اول و دوم ثالث و رابع

متحمل چنان امور خطیر توانمند شد به باندیشه اینکه مباد انتظام مبر
شود خاطر مترددست قلبیجان عرض کرد که رونق مهمات خلافت
ازل بنیاد منحصربصیت شخص قدسیست بالفعل خلیس از نوکران
خانه غلام چنان تربیت شده اند که بمنصب والایی بادرشایه
خدمات صوکیات و رونق رونق معاملات سزاوارند بجهت استماع
این حرف در مزاج اشرف فرحتی میدادند و حکم شد که آخر روز بملازمت
بیارد تا بصورت دبیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارها
خاطر خواه متمشی گردد چنانچه بروقت بجهت بر نور آمد بعد تحصیل
دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کار دانی داده هر یک
بعنایات و تدروانی خدیو افاق بمنصب لایق از ذات و تابنیان
غراختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را نیز مشمول عواطف
خاصه فرموده بکفارتی ذات و دو صد سوار اضافه داده
فرمودند مصرع اسی وقت تو خوش که وقت بخوش کردی به
خان موصوف در جنب شکرانه پذیرایی عرض خود و تفضلات خداوند
نعمت بجز از مهر باطل استحقاق بخش کرد در مقابل
فرزند عالیجاه کامیاب خان پیشکار بخشی شمانوشته است
بیت بر که تیغ کشم کشیدم و فلکش هم بدان برید

فصل پنجم

کون مری صبر و صبر یعنی صبر و صبر
 صبر یعنی صبر و صبر یعنی صبر و صبر
 صبر یعنی صبر و صبر یعنی صبر و صبر
 صبر یعنی صبر و صبر یعنی صبر و صبر

چون برین تقدیر خیانت آمدن ظاهر میشود و اول تحقیقات اینقران
 بنام ناظم صوبه و دیوان صادر میشود و بعد اثبات فهمیده خواهد شد
 آنچه از زرعت پیدا میشود و نصف بجا گیر دار گوار است و سواسی
 آن مال خالصه شریفه است در عصر علیحضرت شخصی منکام عبور
 سواری خاص بیابک بلند بر خواند که این عصر مسمت ماثر جامع
 جمیع احسان است جدیو عادل وزیر اعظم جزو رس دبیران بین
 خلق الله مرفه الحال شکرانه این عطیات از جناب ایردی - بر
 ذات اقدس از جمله مفروضات است آنحضرت بعد استماع اینخروف
 در سواری راندن اندکی مکث نموده بندهائی خاص را از دور طلبیده
 دست بفاخته برداشتند و آورا بغایت خلعت لواحتند سعد الله
 خان در الوقت بسمع والا رسا بنید که مصالح بقدر خواهش و خوش
 بقدر جوهر پاک بهم میرسد رفته ۵۲ فرزند عالیجاه -
 سعید خان بجا در ظرف خنک شخصی از نظر علیحضرت گذرانید
 و بحسن توفیق در حق او کلمات جنید را داد اگر سعد الله خان از حق
 نگذشته گفت خوشحال سعید خان که چنین آدم را پیشکش میکنند
 و عوض اطهار خوش کرداریش میدهد بر زبان مبارک آنحضرت
 رفت که نوکر کناییدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار ما

عینیت
 بخشیدن اینها
 که در آن زمان
 باری تو در میان
 عطا شود و خواست
 بقدر جوهر پاک
 یعنی خواست
 ۵۲
 بقدر جوهر پاک
 بخشیدن اینها
 که در آن زمان
 باری تو در میان
 عطا شود و خواست
 بقدر جوهر پاک
 یعنی خواست

رفت که نوکر کناییدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار ما
 رفت که نوکر کناییدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار ما

در وقت کارهای ماست صاحبان ساله این منت بر ما گذارند که
 ای ازین بسبب رونق کارهای ماست ^{۱۲} ^{موقوفه شاه جهان} ای ساله در آن در کم رساله دارد
 دیگر خوش تحریر و تقریر و عامل آبادان کار و سپاهی قبیله دارد
 را بسیار بخوابیم هر جا باشد بجزرسانند و از نظر اشرف بگذرانند
 امیرالوزرا عرض نمود که آدم هر صنف در عصر اقدس مشق هر
 حسن عمل که میکنند آخر کار منصب در خور و عطای خلعت فاخره
 است بیاز میاید حکم شد که دیوان علی امتحان جوهرش کرده
 خدمت لایق تجویز نماید ^{۱۳} ^{از حسن و رشادتهای} ^{راجببوی پیش کرده} ^{۱۴} ^{بهاورد} ^{۱۵} ^{جمع سال}
 حسن توفیق خدیو در داند ده هزار روپیه بفقرا و صلیحا و
 غریبا تقسیم نمود ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵</}

[illegible]

۲۹
حاجت صفت
سکون بهمانی و کسر
نیز صفت کمال
و بیایان فعل
نظر کننده برین
و به نظر می
نظر دارد و رضا

[illegible]

[illegible][illegible]

آید و وزیر او امرائی مجین تدبیر را بر روی کار آورد و اختلاف کلی
 در نظم و نسق بلاد و دود و پریشانی رعایا و بیسامانی برابا و تنقیه
 کم حاصلی و ویرانی شود شما حسبته لید با فقر و صلی صحبت و آ
 بعد نماز پنجگانه براسی مادی عا میخواست است باشد که رونق سلطنت
 نکاهد و هیچکدام بد بر زبان نیارد و بعد ما هر که از پسران مشرک و
 شود بتوفیقات خیر موفق باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه می
 یابد که محسن پور خلافت اگر چه اسباب شان و شوکت و سامان تحمل
 و صولت همه دارد لیکن عد و نیکو ان و دوست بدان واقع شده
 مصرعه بایان نیک و بد به نیکان است و شجاع تحب
 شیرینی و صفی ندارد و مراد بخش مجبول الکفایت باکل و شرب
 ساخته دایم الخمر است مگر فلانی یعنی این عاجز فانی ذی عزم و مال
 اندیش بنظر می آید اغلب که تحمل امر خطیر را نیست تواند شد سعد
 خان این صراعه مولوی بر خواند و مرد آخر بین مبارک بنده است
 آنحضرت فرمودند تا دوست اگر خواهد و پیش بکه باشد
 ۵۵۵ فرزند و لبند من میگویند که علیم ران
 خان و ابوسعید میرزا و قلیچ خان روزی کی سپاهیان را اول
 تواضع قهوه میکردند و وقت حاضری حاضری و نه گام طعم

معنی شکر از کافران و منافقان و غیره
 و دیگر ۱۱
 باضمین لغت و بیست
 و بیست و یک
 و بیست و دو
 و بیست و سه
 و بیست و چهار
 و بیست و پنج
 و بیست و شش
 و بیست و هفت
 و بیست و هشت
 و بیست و نه
 و بیست و ده

و بیست و یک
 و بیست و دو
 و بیست و سه
 و بیست و چهار
 و بیست و پنج
 و بیست و شش
 و بیست و هفت
 و بیست و هشت
 و بیست و نه
 و بیست و ده

و بیست و یک
 و بیست و دو
 و بیست و سه
 و بیست و چهار
 و بیست و پنج
 و بیست و شش
 و بیست و هفت
 و بیست و هشت
 و بیست و نه
 و بیست و ده

و بیست و یک
 و بیست و دو
 و بیست و سه
 و بیست و چهار
 و بیست و پنج
 و بیست و شش
 و بیست و هفت
 و بیست و هشت
 و بیست و نه
 و بیست و ده

کتاب فی الحقیقه

در بیان فضائل و مناقب

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

طعام و وقت رخصت خوشبو و پان میدادند و بمردم خانه آن
جماعت طعام قسم میفرستادند و میگفتند که تسوان و طفلان
اینجا بر تنها خوری اینفرقه و کم همی ماطعن میکنند و حسرت بخورند
شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد و فرمود
که هنوز موقع سپاس موضوع حمد و بقیاس است که انسان را نه خوف
مان نه غم مال و جان است و نه اندیشه مستی دین و ایمان در
زمان مستقبل نبات انبیا و دنیا ببدل خواهد گشت و جور مان
مستوعب ظهور خواهد یافت عدل و احسان قطعاً خواهد رفت -
ماطمان و محافظان بلا و بربلا بغارت گری خواهند گرانید
خلیفه عصر هشتم از داد خوانان خواهد پوشید امیران بمصلحت
یکدیگر و معاونت شکران خواهند کوشید - حق ذائل و باطل
خواهد گردید و تسوان بدلیری پیش خواهند آمد - دختران -
بوزارت اختصاص خواهند یافت مردم ذوی القدر از بس بے
دلی و بیقدری عمداً با صلاح کار خواهند پرداخت و مستحقان
امور با وجود گوش نشینی امین خواهند بود و بشعوران و نا
کرده کاران کار فرمائی خواهند نمود و پسران پدر از احباب
رنجانبید و پدران بی شفقتی خواهند گزند زمان صالحه بفسق و

نقد بر این زمین
نقد بر این زمین
نقد بر این زمین
نقد بر این زمین
نقد بر این زمین
نقد بر این زمین
نقد بر این زمین
نقد بر این زمین
نقد بر این زمین
نقد بر این زمین

و بهیروی شوهران طالح خواهند نابید و باران بر وقت نخواهد
بارید حکام غلات را بغرض شوم طبعی گرانتر خواهند فروشانید
ممالک از تنظیم کار فرمایان ویران خواهد گردید فوجش در مساکن
و خوانین و خواقین علانیه ساکن خواهند بود مردان پوشیدن
لباس زنان رغبت خواهند نمود در **فرقه** **۵۶** فرزند
عالیجاه - قاضی خان میرمادی شما در گذشت دل بدر دآمد
از دوازده سر راه کار خوش اعمال بود عمده تحویل راسر حساب
بداشت و خانه این میر و سامان از میر سامانی خود روشن می
ماخت در خوش سیرت و وزیر خان حاجی محمد هم شبه نباید کرد -
سید محمد خان میر نیاز هم اگر چه بد نیستند اما مقصدی سخت
بر اند چون منتسبان شما اکثر ملازم ما میشوند حالا قابل خانزادی
و هم از شما بگیریم شما بر اسی اینکار محمد محسن را نگاه دارید اینجا
خط الرجال است تا آمدن و عنایت اند خان سر انجام خواهد کرد -
شافل بسیار دارد حق حافظه میرم بیش تر است کسیرش هم شخصیت
تا نیست اما طرف خوشا و ندان سخت میگردد و مکرر بر سر و صبر
مراج میکنم که رکنه محمد سعد الدخان فی خدمات مالی به برادران خود
داد و میگفت که خانه بر اند از متصدیان همین بلاد اند خدایتعالی

عورت بکار ۱۲
جمع خان درین راسته القبا و شایان
یکستان و خطا بود بعضی از ویران
را گفتند هم از حضور لاطین
بزرگ بطور خطا بعهده میشد ۱۲
خواقین جمع خاقان
بغنی پادشاه علیک
نقد پادشاه چین ۱۲
قاضی خان بایر می نامد
بیل ۴ دار و خورده سلطان
بود ۱۲
فوطه داران خوب
۵۳
دلن
جانی
بغنی
نقد
دین
دانش

مردمانند

اسپ ترکی که این مرتبه فرستاده اند صورت و سیرت خوب
 دارد از اسپ اولین هم خوب برآمد سبک سیر نام گذاشتیم که اسب
 باشد **۶۲** فرزند عالیجاه موسوی خاثر را به سجود

آنفرزند نجاشی اول کردیم آدمی اگر از عهد یک کار هم خوب برآید
عظیمست صورتش بد نیست تیرتش بنیداهیم مصر ^ع که خنث

نفس نکر و دلبالها معلوم : کلیه نیست هرگز اخذ متنی باید نمود
مخفی متفحص احوالش باید بود که آبناسی دنیا در ابتدا بتقدیم

حسن خدمت فریفته می نمایند و باز اغراض نفسانی را کار فرمایند
اینجا بعد افتخار خان و محمد علی خان خانساری را فاضل خان و فضیل

خان خوب کردند که آثار خیر از ماصیه آنها دیده میشود امراض
بدنی را اطباء علاج نتوانستند کرد و اما مرصیان غرض امقلب القلوب

دواکند **فرستاده** ۴۳ فرزند علیج به سلمه الله می
خوایم دیانت خان عبد القادر را دیوان سرکار فرزند زاده

بجاء و بکنیم اما اسم بی مسیحه مد توقع دیانت از و غیر متوقع رفقه
۴۴۷ فرزند عالیجاه شمس لقیقه درستی در طبایری فرمایشات

دارید گجرات زیب و زینت هندوستان است و اهل کسب و هنر و اهل
حرفه همه بجهت آنجا میباشند با فاعل از کارخانه یادشاهی تعلقه آنجا

فوق از امید و آرزو
در نفسانی الف و
نشدت
با صفتی بی شکر
پیشانی باطل
استخوانی کشیده
فرزند زاده بجا
از در محراب
پوشیده با چرخ
عقل و کمال
طبیعت مجاز
حرف و کلام
نشد

آنچه می آید درشت و گران درین ماده جز و رسی البتة لازمست
رقعه ۵۱ - فرزند عالیجاه از وقایع نرنگه امفصل معروض
 بارگاه والا گردید که آمان القدیگ دار و غه توپخانه آنفرزند
 ارجمند سنتا بی شیطان همتای شقی پنجبار شکست درست
 داده پخیره با فحانه و قافله را سلامت آورده فی الواقع تلاش و
 جانفشانی او و رفقایش سر او را تحسین و افرینست رعایتی
 که مناسب باشد نمایند و کهنه هم معروض دارند **رقعه ۵۲**
 فرزند عالیجاه سیر حلال الدین که از آنفرزند جدا شده - ظاهرا
 همیشه زاده همت خان مرحومست که میر بخشی مابود سپید
 زاده کریم النسب صحیح الحسب است چرا بر آوردند **رقعه ۵۳**
 فرزند عالیجب ه پسران شمشیر خان چرا جدا شدند استغفاری
 آنهابی سببی نخواهد بود قدما را باندک حرف بر انداختن و از
 جدیدان توقع کار داشتن محض بمعنی ما آفتاب مشرق بدینوار و
 ایشان در چنین تهر حال در حضور اقدس بیایند و منصب
 پادشاهی اختیار نمایند مضایقه نداریم **رقعه ۵۴** فرزند
 عالیجاه همیشه هم نشین نواز تو به باید به تا ترا عقل و دین
 بیفرایند از دربار مسموم میشود که در محالات قبول ظلم صریح

[illegible]

این مجاز است

بخوانند و خطا را نمانند
و با مال از ترس نمانند

[illegible]

६९

این کتاب در کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران
ثبت شده است

رسیده لشکرمان همه بدست و پاسی و شهر استیمنه بهجومین مضطرب
که از خداوند خود و تنهایی گزیده در حالت اضطراب و خون
سرماب به قرار نمی فهمند که صاحب نعمتی داریم هیچ با خود نیاوردم
و نثره گناهان همراه می برم نمیدانم که در چه عقوبت گرفتار خوا
شد هر چند نظر به الطاف و رحمت امید قوی است اما نظر بر اعمال
و افعال نظر نمیکند دارند و چون از خود گذشتند دیگری کجا ماند
مصرعه هر چه بادا باد ما گشته در آب انداختیم ^{مهر و آسایش} شخصیت
بندگان اگر چه پروردگار خواهد کرد لیکن نظر بر عالم ظاهر بر
فرزندان هم ضرور است که خلق الله و مسلمین با حق گشته نشوند
فرزند زاده بجا در راه عانی آخرین بگویند وقت خست
ندیدم اشتیاق باقی ماند بیکم لطفاً هر اگر چه ملوس است لیکن مالک
دلها خدایت کوته اندیشی موشحات جزنا کامی نثره ندارد -

کردم و زیاده از امکان و صیای نمودم چون خواست الهی
 بنود بگوش رضا کسی شنید حال که از همه بیگانه میروم بر لب
 رضا عتی شما ترجم دارم اما چه فایده عذاب و گناه هر چه کردم
 مژده آن با خود میبرم عجب قدرت است که آدم تنها و میروم
 باین قافله تب اگر چه از ده دوازده روز مرافقت داشت
 لیکن تاب نیاورده گذشت هر جا که نظر میکنم جز خدا بنظر می
 آید اندیشه لشکر بیان و شکر نظر بر وبال آخرت موجب ملالت
 خاطر شد از خود خرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم چه عذاب
 گرفتار خواهم شد حر است بندگان اگر چه رب العالمین خواهد
 کرد اما بر مسلمانان فرزندان هم اسم است حفظ و احتیاط بنده
 بحسب ظاهر ضرور عالیجا هم نزد نیست آنچه لازم بود و حق
 شما گفته ام او هم بجان و دل قبول داشته نشود که مسلمانان
 شته شوند و وبال برگردن این ناکاره همانند شمارا و فرزندان
 شمارا به خدامی سپارم و خود در خدمت میجوایسم - حالت
 اضطراب است بجهاد شاه در جایی که بود هست - و فرزندان
 عظیم الشان نزدیک بندوستان آمده و فرزندان زاده بهاور
 در لوچی کو جرات جیات النساء چیز از روزگار ندیده ملوکست
 صاحبزادی کوچک اورنگیست

۱۰
 این صفت کبریا
 در وقت
 ۱۱
 این صفت کبریا
 در وقت
 ۱۲
 این صفت کبریا
 در وقت
 ۱۳
 این صفت کبریا
 در وقت
 ۱۴
 این صفت کبریا
 در وقت
 ۱۵
 این صفت کبریا
 در وقت
 ۱۶
 این صفت کبریا
 در وقت
 ۱۷
 این صفت کبریا
 در وقت
 ۱۸
 این صفت کبریا
 در وقت
 ۱۹
 این صفت کبریا
 در وقت
 ۲۰
 این صفت کبریا
 در وقت

6

نظری غایت
در حدیث و احادیث
عالمی و فقهی
در معارف و احادیث
محقق و فاضل
از باب فضل
نظری غایت

وقت ذال الحجة (٥ - شمس ٦ - ربيع

۶۳

1

10

1

1

1

1

1

1

1

L

و با تمام دار از خدمت رانی
 و کمال کمال و پیش
 کردن ایستاد و در آن
 به درخت و درختان
 است از خدمت رانی
 به کمال و پیش
 بالضم اول و ثالث
 و ذات
 به درخت و درختان

حضرت سحر و جانی اجابت مقرون ترقیب نماید - جمیع فضیله
 ضرر ^{جادو} ^{موسون} ^{صفت} ^{چشم در زنده}
 و علم استفق اللفظ آنکه دم کردن سوره خلاص و سوره فاک
 جمع علم ^{قل هو الله}
 بر آب و آتش میدن آن خیلی تسریع الاثر است و اگر چه وزن
 کردن تمام بدن خود باطلا و نقره و مس و قلات و روغن و غیره
 اجناس معمول و لایب و اکل اسلام انجامست اما چون فیض
 این عمل جمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد ^{عرب یا ایرانی یا ترک یا کافر یا مومن} علیحضرت
 در سالی دو مرتبه عنصربارک را وزن کرده هموزن ذات
 اقدس مستحقان خیرات میکردند اگر آن نورالابصار هم در
 دوبار و در هر مرتبه هفت بار باجناس خدا گانه که در صد
 تسوید یافت عنصربار خود را وزن کرده ایشان میکرد و با شستن
 بر آبی دفع بلیات روحانی و جسمانی خوب و مناسب بود ^{خیرات}
 ضعیف و فقر و عجز نادانسته ^{جمع بلیات} در دمار هم دوا دانسته
 الله شافی الله کاف فی الله صافی رفیع ^{شفا دهند} ^{کفایت کنند} ^{صاف دارند} ۷۹ فرزند
 زاده عزیز سودا سی غسانه چیت منصب پادشاهی بدو
 خدمت و بودن در سایه زبات عالیات میشود و فرزندان
 هم انقیاس نمیکند بخدمت رفیع ^{ای مکارش خضر غائب} ^{جمع رایت یعنی عسل} ^{ای مکارش}
 فیروز جنگ و نصرت جنگ است آن نورالابصار را با بن

و با تمام دار از خدمت رانی
 و کمال کمال و پیش
 کردن ایستاد و در آن
 به درخت و درختان
 است از خدمت رانی
 به کمال و پیش
 بالضم اول و ثالث
 و ذات
 به درخت و درختان
 ۷۲
 امرای و وزیران
 است که کارهای
 دست بپوشیده
 و نشو و نشسته
 گویند و جیبها
 و بپوشیده
 متوجه شد و در
 جلد و پیش
 سالاری و سوار
 یافت و اولادش
 در جیبها و در
 تا این هم رایت
 عظمی دارد و در
 نصرت جنگ است
 و جیبها و در
 سالاری و سوار
 یافت و اولادش
 در جیبها و در
 تا این هم رایت

و با تمام دار از خدمت رانی
 و کمال کمال و پیش
 کردن ایستاد و در آن
 به درخت و درختان
 است از خدمت رانی
 به کمال و پیش
 بالضم اول و ثالث
 و ذات
 به درخت و درختان

دیگر بر ادعوی کردن خاصه حصن بیت المال عالمگیری
 است بیت کار به چشم حریصان پر نشد ^{انتخاب} تا صدف
 قانع نشد پرورش **رقعه ۸۳** فرزند زاده بهباد
 دلجوئی لشکریان جزو اعظم فیروز است آن سعادت نهاد
 عالی ترا در بر وفق ارشاد سراسر رشاد و جهد اتم در شیت
 اینهم مصروف دارند که در قلمرو مهند و ستان ^{معطوف و عطف علیها} این بار چه
 مان عطف کرده حضرت صاحب قرآن عرش آشیانست هر چه
 بیامین تفضلات مفضل ^{بجانبه} بر آن ایاد و ایزاد توان
 نمودش ایننامه نویسان خوش تحریر تفاسیل آن در سبک
 ارقام خواهند شید و بر صفحی روزگار ابد الابد یادگار
 خواهد ماند **فرد** اگر بسیر چنین ^{جمع ورق} روی قدم بر دار ^{همیشه} که چه
 رنگ خنایر و دیهار از دست **رقعه ۸۴** فرزند زاده
 بهبادر محله بهرامان خود که فیروز جنگ نموده زباده از ضابطه
 منصب خواه او بنظر آمد از توپ و رسته و بان و رام جنگ
 و جزائر و گهز مال و شتر مال و گچنال و سواران با براق
 و سپان و فیلان با برکت و ایهامی براق و دیگر لوازم
 طمطراق ^{بمندی} انقدر که باید بلکه بساید ملاحظه شد چنانچه اکثری

بملاحظه قدر و رتبت او

شاه قیصر
 بودن و بسلامان بودن و بخت
 که بوقت اقران زود و بخت
 به توفیق شود و بخت
 از جانب پدید و در بار و شاهی
 باشد این لفظ و بخت
 توفیق استادی و بخت
 اینهم مصروف دارند که در قلمرو مهند و ستان
 مان عطف کرده حضرت صاحب قرآن عرش آشیانست هر چه
 بیامین تفضلات مفضل بر آن ایاد و ایزاد توان
 نمودش ایننامه نویسان خوش تحریر تفاسیل آن در سبک
 ارقام خواهند شید و بر صفحی روزگار ابد الابد یادگار
 خواهد ماند فرد اگر بسیر چنین روی قدم بر دار که چه
 رنگ خنایر و دیهار از دست ر قعه ۸۴ فرزند زاده
 بهبادر محله بهرامان خود که فیروز جنگ نموده زباده از ضابطه
 منصب خواه او بنظر آمد از توپ و رسته و بان و رام جنگ
 و جزائر و گهز مال و شتر مال و گچنال و سواران با براق
 و سپان و فیلان با برکت و ایهامی براق و دیگر لوازم
 طمطراق انقدر که باید بلکه بساید ملاحظه شد چنانچه اکثری

فرزند زاده حافظ قرآن عظیم و قدیم تحفه کار مائی ملی
در پیش است و شوق دیدن آن فرزند از حد پیش - باید که نظر
بر کار مائی سرکار والا و شوق ما کرده بجز دصد و فرمان

پایه دوم از طرفین

کتابخانه

五

三

وادی افغان

Ep

۱۰۰

٥٠

55

१८

10

و در این کتاب که در این کتابخانه است

صاحب کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد و بچاره
گفتند نهی برایی آنست که درویشان حال ^{بازون} بهر روش
بزرگان باطنی نماده اند چون ایشانرا به پیچید بد باطن تر
شوید و این خوب نیست ^{گذشت} نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْهُ اَفْذَوِیْ بَیْنِ
غَیْرِکُمْ بِکَیْفِی که حکم شده است اَسْتَغْنَاءُ الْوَجْهِ اللّٰهِ تَعَالٰی
الْعَظِیْمِ وَامْتِنَالاً لِّلرُّتْبَةِ الْکَرِیْمِ هر جا که باشد ختیار
دارد بعد ازین ما را و خود را از ملاقات نیاز دارد و طریقه
انچه مقرر شده خواهد رسید **فصل ۳۹** اَفْذَوِیْ
معلوم نماید این عاصی که استغفائی این کار کرده بود
چون از مطالب اور و آیات محکم حاکم شرع استغفار نموده -
با خود خوب بنجید حیل سازمی و کار پردازی نفس اماره بود
و آلا آرزو را کسی نمیتواند بند کرد و نفس اثر در دست
این کی مرده است و از غم بی التی افشوده است و
الحمد لله که از دوازه مکر اور ضعیفی نیستیم شایسته بقصان باطنی
بودن از نفس است اَفْذَوِیْ با اخلاص از فقرائی که امرت ختیار
و عاصی خیریت و عافیت و رمائی از بند نفس بکناند خود هم
بید صالح و کریم النفس است اگر بخصوع قلب کند گنجایش دارد

42

اللَّهُمَّ احْصِنِي مِنْ مَسْكِينَةٍ وَأَمْتِنِي مِنْ مَسْكِينَةٍ وَأَحْشِرْنِي فِي
 زُمْرَةِ الْمَسْكِينِينَ - آمين آمين آمين رقع
 ۹۴ حسب التماس آفندوی که عتیق الله خان بجال شده
 در و شروط بسیار است اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده
 کند دویم آنکه بر احدی ^{پی نگیری} مسلم نرود و دومی ویران نگردد و
 سوم حدود و فوجداری خود چنان از قطعه الطرق
 خالی و آذاسن پر سازد که مسافرین دستبرد دین و ماجر و
 بیو پاری بلاد و سوا اس آمد و رفت کنند اگر اینها را قبول کند
 و بعمل آوردنی باشد سند میدهد و آلا لا خلیفه ثانی امیر
 المؤمنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود هرگز امیر ناحیه
 میکرد و ندعهد نامه چند چیز از و میگرفتند یکی آنکه حاجب در
 نگاه ندارد تمام مردم بی تکلف احتیاج خود با او رفع توانست نمود
 دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا و خلق ندارد
 سوم آنکه مرکوب اختیار نکند چهارم چیزی برائی خود
 از بیت المال نگیرد و کسب کرده از وجه حلال قوت خود نماید
 آجیاناً اگر بنا بر کبر سن یا جانشین نتواند بمشورت مومنان از
 یکدم تمام تاسه درم بگیرد و زیاده ازین جائز ندارد و پنجم همت

خداوند بزرگوار را
 مسکینین و یتیمان را
 در روز قیامت
 خان کبیر بود
 امیر کبیر بود
 دینی مغرور بود
 و حال ایشان
 مکتوب بجال شده
 تاج
 امیر فاضل حاجات
 کردن
 ای و در حق بسیار
 شکر این شکر
 کار این معجزات
 بود که از قیامت
 سوار شد و شکر
 در این روز و روز
 عتیق الله خان
 بیت المال حق
 سنان باشد
 عالی برائی
 خود تصرف دارد

بدعت خانگی را که در راه چیده است بر دایره و آلا بر داشته
خواهد شد استغفر و الله ربی منک لذنب و اتوب الیه
بسمیت بس کنیم وزیر کا نرا این بست ^{ای بختیار} بانگ زدیم
اگر در ده بست ^{خواهد نمید} انگشتی زمره که شب براسی ^{ای بختیار} قلیج
خان علیجده شده ساده است اکنون چنین بخاطر میرسد که
خطاب او چنین قلیج خان است بدار و غه جواهر خانه بگوید که
مهر کن طلبیده تمام خطاب او کند بخان مذکور رساند
رقعه ۱ خطیکه روح الله خان بالفدوی ستاؤ
بود با طومار بمطالعه درآمد اما سورت تشفی نشد نقشه بر طبق
نوشته خود بنویسد و استعاضی بجالی ^{اسم فاعل ادبیم افعال بمعنی بخشند} می کرده
بی آنکه کاری از او بظهور آید پذیرا می چه حساب دارد لیکن چون
خان مذکور بر سر کار است عرض او مقبول شد ^{روح الله خان} ان الله یزق
من یشاء بغیر حساب ^{عبد الله خان} حالا از و کار دست بسته گیر و نا این
رعایت گرانی نکند و کاریکه براسی را و دلپ در خواست کرده
اگر پیش از رسیدن او را و این قلیج را می گرفت در جلد و
ان چنین رعایت جاوشت ^{روح الله خان} حالا که خود رسیده دلپ را چه رو
ماند مگر خاطر او با فضل محض ^{روح الله خان} ۸۸ بهر خان سال

بکنند و مخلص خان در باب اعانت دیوان بناظم خواهد نوشت
و مکرم خان را هر چه کردنی است خواهد کرد **رقعه ۱۰۱** سپهر یمنی
به سپهر محمد امین خان دادیم بصاحب جمع جواهر خانه حکم رساند
که دو سه تا بقیمت مناسب آخر روز بنظر بگذرانند اگر چه ضابطه
نیست **تسبیح** شخصی که از چهار هزار می منصب کم داشته باشد -
عنایت شود اما چون **مجلس** برای دلخوشی او چنین عطا
مصنوعه ندارد و آنحضرت هم به سپهر صادق خان بخشی بخشیده
بودند وقتی که بسن **تسبیح** رسید و بزرگ شد از بستن آن **رقعه ۱۰۲**
آفتاب دوی درگاه حسنعلیخان با فرزند زاده محمد حسن
الدین بهادر برهمزدگی نمود و بی اجازت برخاسته آمد چنانچه
شاه زاده گله او نوشته کمی منصب باید کرد و جایگزین ضبط نمود
تا دیگر از اعزّت شود **سپهر** کند تحلل بسیار مرد را بقدر
کمان چو تن بکشیدن و بد کباده شود **نحوه** **بسم الله الرحمن الرحیم**
شرف **انفسنا و مزیّنات اعمالنا** **رقعه ۱۰۳**
نشانی که فرزندان چمنند با سفدوی اخلاص پیوند نوشته
بودند بمطالع در آمد برای **تمت** جاگیر **حسن** **خسته** **خسته** که بسیار دوست
میدارند استند عا کرده اند محال تجویز باید کرد و جهت تسلی

چیزی با ایشان باید نوشت **رقعه ۱۰۴** آنفدوس
 بخاطر خود بسجد که رخصت فتح الله خان بکابل شاید که خوب
 نباشد **اول** اینکه صاحب **الکوست** **دوم** جلای نیر
 دارد **سوم** مغلوب الغضب و زیاده گو تار و **چهارم** **خاک**
 همراه داده بودیم با خان مذکور همچو سلوک میکرد که گویا او
 مستقیم است با وجود او سیت و مدارات او و کم منصفی و حمیت
 خود و تا کید حضور در باب اطاعت با خان مذکور چنان
 حرفهای تلخ و تنبیها که او به پیش مردم نقل و سبک میشد
 چنین کس که سه هزار **نق** شده و خطاب بهادری یافته بجای
 دور دست رود و با مثل شاه بهادر با خبر و بهوشیار باشد
 نیز باید دید که چه خواهد کرد اگر خاطر آن مخلص از نیرانت جمع
 باشد چه مضایقه و الا بودن او در رکاب اولیت **رقعه**
۱۰۵ افدوی با خلاص نه با **نعم** اخلاص غایت الله خان
 عرض نمود که همین **ای بوساطت** پور خلافت مقروضند و طلب پناه بسیار
 شده جائیکه اینقدر مناسب نامناسب و موجب همو **ای بوساطت** موجب بدون
 ملاحظه لیاقت مردم مقرر شود و اینهمه انعامات و رعایات بی جا
 بظهور رسد چنان باشد حافظ قرآنند و فضل بقرآن و لا یتدرو

۶۸

فتح الله خان
بکابل
داده بودیم
با خان مذکور
همچو سلوک
میکرد که
گویا او
مستقیم است
با وجود او
سیت و مدارات
او و کم منصفی
و حمیت خود
و تا کید حضور
در باب اطاعت
با خان مذکور
چنان حرفهای
تلخ و تنبیها
که او به پیش
مردم نقل و
سبک میشد
چنین کس که
سه هزار نق
شده و خطاب
بهادری یافته
بجای دور دست
رود و با مثل
شاه بهادر با
خبر و بهوشیار
باشد نیز باید
دید که چه
خواهد کرد اگر
خاطر آن مخلص
از نیرانت جمع
باشد چه مضایقه
و الا بودن او
در رکاب اولیت
رقعه ۱۰۵

۶۹

۶۹

فتح الله خان
بکابل
داده بودیم
با خان مذکور
همچو سلوک
میکرد که
گویا او
مستقیم است
با وجود او
سیت و مدارات
او و کم منصفی
و حمیت خود
و تا کید حضور
در باب اطاعت
با خان مذکور
چنان حرفهای
تلخ و تنبیها
که او به پیش
مردم نقل و
سبک میشد
چنین کس که
سه هزار نق
شده و خطاب
بهادری یافته
بجای دور دست
رود و با مثل
شاه بهادر با
خبر و بهوشیار
باشد نیز باید
دید که چه
خواهد کرد اگر
خاطر آن مخلص
از نیرانت جمع
باشد چه مضایقه
و الا بودن او
در رکاب اولیت
رقعه ۱۰۵

تبتذیرا هم باید دارند و تفسیر این گاهی سهوا هم میخوانند
 بیست چشم باز و گوش باز و این دکان خیره ام و چشم
 بندی خدا و دیوان هم مجهولست و کشمیر وطن فکری باید
 کرد و دیوانی بخونیز نمود اسلم خان بدست رفته ۱۰۴
 فدوی با اخلاص شب ابو الوفا عرض کرد که اسباب جانماز
 خانه مستعمل و فرسوده شد دیگر کار خانات تیار باشد و همین
 کار خانه تیار داشتنی مندرش شود از مسلمانان بجیدست
 بخانامان زود حکم رساند که هر چه در کار باشد با طهارت و ارغ
 سر انجام نماید مصرعه خف صد حیف که ما دیر خبر داشتیم
 رفته ۱۰۵ فقیر شبنم نهره از علم ندارد و زاید خشک معلوم
 میشود شاید که این هم برتیا باشد و اکثر اقوال و افعال او که یکی
 از انصار و فتوحست خلاف شرع بود خلیفه وقت امین بیت
 المال است هر چه کسی بد بر و حلال است و اگر از محصول چند
 ده که بقواتی علمای ملت و مشورت امرا و شرکای ملک و دولت
 بر اسی خود اختیار نموده آنرا صرف خاص قرار داده باشد
 مروت کند نیز حلال خاصه بدو و لشکر و بال چه طور حرام
 بود گفت و حجت بر سر او گوید عرض نماید تا این مغلوب

مجلس اول

نفس هم معقول خود کند و الا همچو مستبد علان را که از خود چیزی را
تراشند و نسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود
غفر الله له ذنبه سست مذمبان و مبتدعان را در مجلس راه نمایی
و ادب تل در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آنها را بصورت
فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز محال گمراه کردن نیابند
اللهم اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وَالسَّلَامُ عَلَى أَهْلِ
الرَّحْمَةِ وَالرَّحْمَانِ

کلیه فتح السدخان الحال نوشته اند تا وقت رخصت خان
مذکور رسید نستیم که صحبت این فیضیول با پادشاه پزاده برآور
نخواهد آمد اما چه کنیم ما را بطور مناسب گذارند و در ادائیگی طلب
خود آبرام میکنند باری پانصدی ذات فتح السدخان سه
صد سوار تابینان کم باید کرد و وسایطه کمی یا هر طریقی خطاب
بهادری بدقت بخشی دوم داد و حساب الحکم بان زیاده گو
نوشت که ملک حلای همین معنی دارد که مرشد زاده خود را
از خود آزرده کند و بالقای منست خدمت فروشی که وضع
سفله رویان نه رسم مروان جان بناموس ده مهین بود
و لکن قیمت را نه گران نماید بالستی باینویسیده بزرگ رخصت

[illegible]

مابدست آوردی و بالتماس ایشان اضنا فیه گرفتاری حالاهم اگر
 تلاقی یافت کند خوبست این ارشاد در حق او بدید و بیاد شاه
 زاده عرضه داشت کند و آن بقلعه هم انشمار المدغم فتح میشود اما
 فکر سنتانی شیطان بهمتنا ضرور بخان ^{مطلب دیگر} فیروز جنگ برائی سهرائی
 آن سهر او از سر جنگ بتا کید بنوبد که پیش از دست برد دست
 جبارتش بند در ^{مطلب دیگر} مصرعه مرد آخر بین مبارک بنده ایست
 رفته ۱۰۹ از منعم خان این کار خوب سر انجام نیافت
 و چنانچه باید از عهده آن بر نیامدنا کرده کارست و بیهود
 گفتار تسلیم ماید کرد و کجی مراتب تنبیه نمود - اگر چه من خود تریست
 طلبم مصرعه پیرم و سرگشته و گم کرده راه به ابوالنصر خان
 در لاهور منگامه بر پا کرده است و مردم آن شهر را بجان درود
 مگر سر عافیت او بجا رود یا ملک را بی ملک دیده مراتب او از جیشی
 نویسانیده بطلبید و آخر روز یا فردا بعرض رساند تا بکس
 منصب هوش آن بچوش افزوده آید **و** باید خواست
 فرق خزان را به چوب دست به بیرون نهند چون قدم کجروی زرد
 ز بر دست خان سپاهست و در کار بادشاهی به از پدر در
 دار السلطنت لاهور عمل کرده اکثر مفسدان و شجر و نواح را تنبیه

زدن بنده ای که از دست او
 کید بنوبد که پیش از دست
 جبارتش بند در مصرعه
 رفته ۱۰۹ از منعم خان
 و چنانچه باید از عهده آن
 گفتار تسلیم ماید کرد
 طلبم مصرعه پیرم و سرگشته
 در لاهور منگامه بر پا کرده
 مگر سر عافیت او بجا رود
 نویسانیده بطلبید و آخر
 منصب هوش آن بچوش افزوده
 فرق خزان را به چوب دست
 ز بر دست خان سپاهست و در
 دار السلطنت لاهور عمل کرده

قاسم خان تصدیق است یا حرف نمیداند
 عبادت با کمال
 ۱۱۴ فدی درگاه مخلص خان بیمارست برائی
 عبادت مخلص باید رفت و از طرف مانیز احوال پرسید این مردم
 غنیمت اند سلیقه عرض او اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد
 جاشی نیست که جوهر دیانت و فدویت چنانچه باید دارد و خدا شفا
 دها و پسرش امروز نیامده کجاست و در چه کار آور ابطور او
 نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند سیاره حفظ کرده بود
 نشود فراموش کند تعهد قاسم خان در باب فتح قلعه حنجه که
 پادشاهزاده کام بخش حضور فرستاده تجسس پیش آنفدوس
 فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا متهیست دل شکستن
 آنفدوی است مردم دنیا برائی اغراض نفسا نه چه چیز ناک
 نمیکویند و چه شکستها که برائی درستی کار خود نمی بندند
 اگر گرفتن انانی بچیا و کشتنش تسعه از او تواند شد چه به ازین و
 الاسر دار خان هم گفته عمل است بد نیست باشد رفته
 ۱۱۵ فدی درگاه فردا ملازمت پادشاهزاده شاه
 عالم عباد در مقر است بخشی الملک و مردم دیگر را با افواج
 خود ما برائی استقبال باید رفت و باین گزین آورد چشم
 ۱۲-۱۱-۱۲

باید رفت و ما را که اسامی آنها بالمشافه فرموده شد نیز حکم رساند
 رفته ۱۱۴ فدی درگاه مخلص خان بیمارست برائی
 عبادت مخلص باید رفت و از طرف مانیز احوال پرسید این مردم
 غنیمت اند سلیقه عرض او اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد
 جاشی نیست که جوهر دیانت و فدویت چنانچه باید دارد و خدا شفا
 دها و پسرش امروز نیامده کجاست و در چه کار آور ابطور او
 نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند سیاره حفظ کرده بود
 نشود فراموش کند تعهد قاسم خان در باب فتح قلعه حنجه که
 پادشاهزاده کام بخش حضور فرستاده تجسس پیش آنفدوس
 فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا متهیست دل شکستن
 آنفدوی است مردم دنیا برائی اغراض نفسا نه چه چیز ناک
 نمیکویند و چه شکستها که برائی درستی کار خود نمی بندند
 اگر گرفتن انانی بچیا و کشتنش تسعه از او تواند شد چه به ازین و
 الاسر دار خان هم گفته عمل است بد نیست باشد رفته
 ۱۱۵ فدی درگاه فردا ملازمت پادشاهزاده شاه
 عالم عباد در مقر است بخشی الملک و مردم دیگر را با افواج
 خود ما برائی استقبال باید رفت و باین گزین آورد چشم

۴
 بنیست بالضم
 بدختر دوری از
 عین شری فوکیه
 و پاکیزگی
 شاداب بر وزن
 آداب بعضی سراب
 و در زبان
 باغیست نباتها
 نواب الکربادی
 نگین غاص جوی
 در سر آب
 شکر و عسل
 شامی
 نواب کرب و کیم
 و لا دین
 کبر و جلال
 نبوی علی
 و الله و کم
 ای ضیاء
 نگار گوینا
 چشم خود معانی
 کز دیده
 ز گوشتی از پند

که اسبهم با اختیار خود نیست و در بخت و دولت بزور بازو
 میفتد آن ^{ای مراد از کار و عمل و عادت و زندگانی} تا بخشد خدای بخشنده ^{مغفرت و عفو} به او ^{بازگشت}
 باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقع دولت خانه دار اختلاف
 از آراستگی اشجار و پرورش ^{جمع می کند} اثمار و صفای آبگینه ها و
 حیاض و تربیت نهالان ^{جمع می کند} و انهار توجه مفرط بود تا ایام امت
 دار اختلاف اینها فرسودگی را بر اینها نظر می کرد ^{بسیار} اگر چه
 خان همیشه خود در قفسه در تربیت و شادمانی ^{ای عفت} و آن ^{بسیار} بود که
 بوده است چه بهتر و الا حال می باید هر روز یکبار خود رفت
 و کمای غنی مقید و ترسم و تصفیه عمارات قلعه و ریاض بوده
 کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک و صاحب آباد
 و اعراض و نور باڑی و سحرند باڑی که تعلق به همیشه
 غنیزه القدر دارد و غنیزه با بقید انهار و اشجار از وقت برون
 آمدن این فتنی تا حال باتفاق بیوات کامله عاینه شده
 بزرگوار دبل نقشه بفرستد و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات
 پائین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش بسیار میکنند و نیز از
 ثقات مشهور ^{درین} نموده عرض داشت کند که تا حقایق با حسن و جوه
 معلوم شود در زمان صورت شکست و رجعت برائی تریم

درست با نظم

بسیار خوشی و خوشی

نیکو بگوئی

شاد و برون

آداب و بخت

در میان

باغبان

نوبت

نوبت

نوبت

نوبت

که اینهم با اختیار خود نیست و دولت بر و ر یاز و
 نیست ^{بمقتولش آن} تا بخشد خدای بخشنده ^{ای مردان که مرا} و اقل حضرت و طرات
 مانع حیات بخش و دیگر اما کن واقع دولت خانه دار اختلاف
 از آرا ^{نام باغ} استکی اشجار و پرورش ^{جمع است} اشمار و صفائی آبگینها و
 حیاض و تربیت نهالان ^{جمع است} و انهار توجه مفرط بود تا ایام امت
 دار اختلاف اینمسا و نیر بر اینها نظر میگرد ^{بسیار} اگر محی بار
 خان همیشه خود در قفسه در تربیت و شاد و آب ^{ای عفت} آن نمو کذا
 بوده است چه بهتر و الاحالامی باید سر روز به یکبار خود رفت
 و کمای غنی مقید و ترسم و تصفیه عمارات قلعه و ریاض بوده
 کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک و صاحب باد
 و اعرا باد و نور بازمی و سحرند بازمی که تعلق به همیشه
 عزیز القدر و ارد و غنیمت با بقید انهار و اشجار از وقت و ن
 آمدن این فستی تا حال با تفاق بیوانات کامله عابنه شده
 بزرگارد بل نقشه بفرستد و کیفیت باغ انگور می و دیگر باغات
 پائین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش بسیار میکنند و نیز از
 ثقات مشهور نموده عرض داشت کند که تا حقایق با حسن و جوه
 معلوم شود در زمان در صورت شکست و رنجت برائی تریم

بازگویی از پیشین

در این کتاب که در دسترس است
از کتابخانه عمومی
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه عمومی
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه عمومی
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه عمومی
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه عمومی
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه عمومی
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه عمومی
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه عمومی
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه عمومی
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران

اصلاً یعنی بزرگوار الف که در کتب هند است
برای نخستین بار در این کتاب
مورد تحقیق و ثبت شده است

زین نردبان افتاد نیست و هر که بالاتر رود دایم ترست
استخوانش خورد و تر خواهد شد ^{مراد از ترک} شکست رفته ۱۱۸ شجاعت
خان در گذشت ان شاء الله و انما الیه راجعون آدم کار
دان بود و در گجرات عمل درست میداشت صوبه داری
جهت آن ملک تجویز باید کرد و دوسه کس بجای خود سجده
عرض نمود عالجاه هم رحمت دارند اگر پادشاه زادگی را کار
نفرمایند و بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد میتوان داد
بِالله التوفیق و منه الرشاد در مقدمه بهتر از خیر
اندیش خان دیگر کسی نیست اما میگویند که چشمانش از کار رفته
باری او را باید دیگری را مقرر نمایند - عتیق الدخان هم بدست
بمقدمه ابراهیم خان و کشمیریان حفیظ الدخان خوب ننوشت
و مال اندیشی را دخل نداده است جیف برین دانش و بین او
کور شده دیده حق بین او و در باب دینداری تحقیق حق
از دست دادن چه معنی دارد از اینجا است که گفته اند قاضی
و این تحقیقات متعصب باید که یک اقرار و انکار مقدمه نکند
نکند و در انفصال قضایا اصلاً کوتاهی نزود و اعتبار جهت
غالب را منظور دارد و از قیاس مردم پیشتر هم کم بودند و در وقت

موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران

سید سعد الدہ مکر خطوط بما فرستاده و اظهار چہ نمانی

[illegible]

منهجت کو اندر دکان
بر دو۔ عبد الوہاب بندر
لاکن از شہید
اسرار و شہادت
نصواتش با قوت
اکو دو غنیمت
سید و
طریق
۱۲

آنچه آوردنی بود آوردم و من بیکر الشیطان که قریب
فساد قریباً و صحبت سفله چو انگشت نماید نقصان بدگرم
سوز و بدن و سر دکنده سیاه بد بشومی، نیم صحبتی او پا داده
زاده هنوز گمراهند چند چیده گرد خیمه اش به تیاقداری باید نشانند
و از حال او خبر باید داد **رقعه ۱۲۷** خابجهان بهادر
باین چستی اول مثل که نه عمالان در بهیم سستی پیش گرفت -
هرگاه از حضور تا کید شد بدخواست که تلافی یافت نماید نسبت
ایضه خرابی بی خلاصی است چون نباشد که بدتر از عمل زشت
عمل دیگر نیست ان المنافقین فی الذکر الا سفل من
النار خیر برائی تسلی او باید نوشت و آیمایی ازین مقوله
سم کرد تا چشم و اشود و تنبیه اگر دو و اگر چه ممکن نیست
که دشمن باطن قوی است اعدای عدو ک نفسک التي
بیت جنینک کی بطور خود میگذارد که اینکس گوش حق و حقیقت
دارد الهی از بند نفس برهان و مارا در جنت او میران نظم
مهربانی دید و آن لطف نخت که آنکه کردی گمرازا باز جنت
هم دعا از تو اجابت هم ز تو بد ایمنی از تو مهاجرت هم ز تو
رقعه ۱۲۸ امیر الامر در گزشت از مردم قدیم

۹۳
 بهرینیت زنی و سحرمانی تو کار کردی
 در این مقام خاندن معنی نیکو میدارد
 تو تو معنی نظم دین نیکو میدارد
 مادر او در دین فانیست برایت بخت
 جلال هم در آن دیندی و در اسلام
 میباید که بر گاه یکپایین نواز بشنای
 تو خنجر پس تو فنی و جنت و جنت
 و بهرین از تو معنی تو نام و تو نام
 بهرین از تو معنی تو نام و تو نام

همین یک کس مانده بود **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** مطالبه هم
دارد بدیوان بیویات آنصوبه برائی ضبط اموال باید نوشت
که بتقدیم تمام بضبط آرند و از مردم او بزور و گرفتاری هر قسم که تمسیر آید
مبلغهای پادشاهی بگیرند و دیوان مرحوم را فهمیده میگویند
بشرط نیکو خدمتی رعایتها کرده خواهد شد و حقیقت پسین ^{ای دیوان میر الامیر} منغفور
بعرض باید رسانید بدگیری هم درین باب گفته ایم - اما بگمان عایت
قبیله داری اولویت ثانی آنفدوی باین امر مامور گردید بقتین
که برویه مرضیه خود بر استی درستی ظاهر خواهد کرد اما آن ^{علیه السلام} اند
خان هم برائی اینکار بدست متعین باید کرد و مراتب بعرض رسانید
که اصناف داده شود و بیکر عایت دیگر هم بخاطر هست نسبت باو
بعمل می آید **رقعه ۱۲۹** این کار بوسنخان مقرر شده
مجاز بخلص هم خواست اما ^{امان الله خان} سپاس نیست حقیقت عملداری او
معلوم نیست بران فدوی هر چه مشکف باشد عرض نماید برائے
دیوانی بر بانیور شخصی دایمت دار مطلق است ^{حقیقت عملداری} الا هم فالاهم
رقعه ۱۳۰ مکرم خان در چه کار است باوجود اشتیاق
زیارت حرمین شریفین توقف از چه راه اولی ترازین حسیت
بهست حج ^{ویر کردن} رب البیت مردانه بود ^{از زیارت} حج زیارت کردن

میرت مردان خدا را بنامشند + لیکن بخدا را بنامشند +

[illegible]

خانه بود اللهم اذن لنا خيرا رفقاً ۱۳۱

فرستاده فرزند زاده بهادر باید گرفت اما پیشتر وکیل ایشان را
گفت که بدون عرض ^{معین الدین جهاندار} نفرستاده باشند و السلام رفته

۱۳۲ مرشد قلبیخان صنا بط است و خالی از تدبیر نیست
اینکار اگر باو گفت شود شاید که بهتر از دیگران ^{دایست و از شکایت} انجام
بکار میگیرد ^{بکتاب الیه معنیست}

کامیاب از طرف خود بپرسد مقدمه که بر فضل علیخان گذشت آن
قدیم الحذر است شنیده باشد فوجی براسی تنبیه قلوبشان

او باش تعین باید کرد این عاصی میخوابد که ترکب هیچ گناه و
معصیت خاصه طلبی نشود ^{است از خود} آما از آنجا که ملک بی سیاست

نمی ماند و ریاست بی شکیاست راست نمی آید - بعضی جاها
 احکام موافق آنوقت بعلیه نفس ^{برسانند} لے اختیار صادر میشود از علما

سُئِلَ بِرَسُولِ الْحَمْدِ مَا كُنْتَ خَوْفَ نَجْرَتِ شَايِدَ كُنْتَ نَكِيرَ وَارْتَمَا
لَا عَمَلٌ بِالْغَيْبَاتِ حَدِيثٌ صَحِيحٌ وَبِهِرْ حَتَّى تَوَاتَرَ رَسِيدُهُ

شقی بود از جگر و ارغی بهره تمام داشت روزی در حضور استاد
خندیدند که رشید بن شمس

و در حجب و لاسنی در کم داشت خوشم آمد کفتم خیل خوشتر هست
 در جواب عرض کرد که تمام این بهتر از طرحت پرسیدیم

[illegible]

[illegible]

مجلس

لحظه الحفیظ والامان باید گفت *

رقعات بنام مهیرزاد صدرا الدین محمد

صَفْوَىٰ نَخَاشَتِی وَ فَرْمِ قَد ۱۴۵

میرزا بخش احمدی صاحب کیش پنجاب بے منصب و صدد و بخت ہے

سرافراز شده و در دیوان تسلیات بکناند فقط رقه

۱۴۴ میرزا بخش محمد ابراهیم خاں تخت بدلم بمبصلت بنار

و دو صد و پانصد سوار و خطاب میرزا خانی و عطای

ده هزار روپيه عرض بيگم سرمايه عز و افتخار اند و خسته حسب

الحلم شعر ابن عطية يا باوبزرگارد فمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ

عَلَى اللَّهِ

۱۶۷ بنام عاقل خان قلعہ درصوبہ

دارالخلافتنا هجران آباد

عزیز داشت آن قدیم الخدمت از نظر گزشت آزار داده گوشه

کربنی و استغفاری منصب نوشته است هرگاه گوشه
 ای در آن منصب ^{۱۷}

خاطر اقدس را که منظور نظر خالص و پرورده لطفیاست

۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴

رسد بزرگوار و یا عرض نماید **رقعه ۱۶۹** بنام عنایت
 الله خان و پیر و زبوا الوفا حاضر بود که در ویشی ساده دل
 آمده چیزی برای عیال خواست گفتیم فقیر را بعد حاجه کار
 فقیر دل بریده و گریبان دریده میباشد مردم فقیر
 میگویند نمیدانند که فقیر چیست و چه معنی دارد **و**
 جهان آینه و هم است این صورت پرستانش * نفس پرور
 نقلند و میگویند اللهم انصرنا عن نوم الغافلین
 امین امین **رقعه ۱۷۰** هدایت کثیر
 و اخلاص اندیش از اسلام آوردن خیلی بر خود نیازمند حیاست
 حال اولین در حضور چنین و نارسائی مزاج دومین - در اینجا
 با عالیجاه چنان مهنیده باید گفت **قطعه**

نخبی خیز و بازمانه بساز
زیر کاین زمانه میگویند

ورنه خود را نشانه ساست
زیر کی بازمانه ساختن است

خدا گوش شنوا چشم بینا دما و ^{و السلام} عَلَى أَهْلِ الْوَسْطِ
وَالشُّكَّادِ سَلَوِ كَيْفَ اِیْنِ كُورِ نَمَكَانَ بِيَادِ شاهزاده
كَرْدَنِ اَوْ شَنِیْدِه بَاشَد چَه كَنِیْمِ خُود كُردِه رَا وِرْمَانِ غُیْبَتِ وَ
بَا رِطْبِقِ عَرَضِ اِیْنِ نَمَكِه اَمَانِ حَكَمِ كَرْدِیْمِ وَ كُورِ نَه اِجَازَتِ ^{مکتوبه} ^{سلاج}

مشتی است ای شیخ
خواجه الکامل سمنان
بود و
و تابع بود

۱۱۶
 این کتاب در کتابخانه
 شاهزاده
 در شهر
 است

دستگیر کردن دادیم معلوم نبود که این بیدنیان آنقدر
 جرأت بهم رسانیده اند که بحضور پادشاهان دروغ عرض
 خواهند کرد و حرف بی اصل نسبت بان سعادت منند نمود
 خوب یار باقی صحبت باقی انشاء الله تعالی می فهمیم ^{با فعل}
 حسب الحکم بنام فرزند عالیجاه نوشته زد و بسیار علی
 بیگ بدید که حسن بیگ و برادر کار چکله کوثر ابر عایت خوشی
 افضل اهل تغیر نشد و سکنه آنجا تواتر فرماید می کنند
 دسر بر زمین میزنند و میگویند ^{جمع ساکن} مصرعه اگر تو می ندی
 داد روز داد می هست ^{ای غایت زاری میکنند} احسن الدوا الکی ^{در این} چکله
 از جاگیر ایشان تغیر خواهد شد و عوض خواهند یافت زمین
 سخت آسمان دور و دیوان امیر انصاحب جاگیر رعایا
 و عامل امین گفته اند دیوانی کردن آسان و آیین بودن
 مشکل در بعضی محالات حصه سپاه شمار و نظامان است
 آدم خدا ترس و آبادان کار چیده و فهمیده بهینان منکر
 سنجیده زد و تعیین نمایند که از روز جزا بر می الذمه ما و شما
 شویم عاملان خویش و برادر دیوان و واقع نگاران این
 جنس امین و فوجداران نباشند ^{راشند} ^{جمع}

به دایه آیت الله خان زرین رقم بگوید که این رباعی در بیاضی که
 پادشاهزاده محمد کام بخش ^{خطاب} مرحمت میشود بجز خود بنویسد
 رباعی آتش بدو دست خویش در خرمن خویش * من خود
 زده ام چه ناظم از دشمن خویش * کس دشمن من نیست منم
 دشمن خویش * ای دای من و دست من و دامن خویش *
 رفته ۱۷۲ میرجلال الدین که از شاه عالیجاه جدا شده
 طاهر همیشه زاده بهمت خاست که بخشی مابود * سیدزاده
 کریم النسب صحیح الحسب است چرا بر آوردند از وکیل ^{باجا} پسر
 رفته ۱۷۳ نوشته معتمد خان وحی نیست که خواه نخواه
 بران عمل توان کرد و بند و بست ازین چیر تا برود و تهر حال
 چون او خود بخود بیزارست و استغنی شده بنویسد که بدو
 اکبر آباد آمده خبردار باشد و دست ناظم را از امور دیوانی
 که دیوانه ساده دیده دراز نموده کوتاه کند یاد دیوانه
 لاهور بد بگری بخونیز کند رفته ۱۷۴ آید خان
 و پسرش بخونور نوشته اند - که پادشاهزاده بجاییت راناسی حربه
 کمر بسته اند و میخواهند که قلعه در آید چنانچه یک روز بهین
 اراده سوار شده تا پای قلعه رفتند آمازمیندار مرود

این رباعی در بیاضی که پادشاهزاده محمد کام بخش مرحمت میشود بجز خود بنویسد
 رباعی آتش بدو دست خویش در خرمن خویش * من خود زده ام چه ناظم از دشمن خویش * کس دشمن من نیست منم دشمن خویش * ای دای من و دست من و دامن خویش *
 رفته ۱۷۲ میرجلال الدین که از شاه عالیجاه جدا شده طاهر همیشه زاده بهمت خاست که بخشی مابود * سیدزاده کریم النسب صحیح الحسب است چرا بر آوردند از وکیل پسر
 رفته ۱۷۳ نوشته معتمد خان وحی نیست که خواه نخواه بران عمل توان کرد و بند و بست ازین چیر تا برود و تهر حال چون او خود بخود بیزارست و استغنی شده بنویسد که بدو اکبر آباد آمده خبردار باشد و دست ناظم را از امور دیوانی که دیوانه ساده دیده دراز نموده کوتاه کند یاد دیوانه لاهور بد بگری بخونیز کند رفته ۱۷۴ آید خان و پسرش بخونور نوشته اند - که پادشاهزاده بجاییت راناسی حربه کمر بسته اند و میخواهند که قلعه در آید چنانچه یک روز بهین اراده سوار شده تا پای قلعه رفتند آمازمیندار مرود

لاهور بد بگری بخونیز کند رفته ۱۷۴ آید خان و پسرش بخونور نوشته اند - که پادشاهزاده بجاییت راناسی حربه کمر بسته اند و میخواهند که قلعه در آید چنانچه یک روز بهین اراده سوار شده تا پای قلعه رفتند آمازمیندار مرود

آماره از امور عینی و مالی
بسیار است و در دنیا است
که خود را بدینوی
نمیگردد

نمیگردد
نمیگردد
نمیگردد
نمیگردد

نمیگردد
نمیگردد
نمیگردد
نمیگردد

نمیگردد
نمیگردد
نمیگردد
نمیگردد

نمیگردد
نمیگردد
نمیگردد
نمیگردد

نمیگردد

این رفتی چه خواهد رفت نفس آماره نمیکند که آدمی عمل
 صالح بکند و زاد و عقبی بر دارد و گرنه همه بداند که ظلم کردن
 بدست و پیش آوردن ظلم بدتر از آن گرسنه را خدمت دادن
 غبار اگشتن است و دیده و دانسته از عهده باز پرس آخرت
 که در شگست بر آمدن مشکل چه جایی یقین داشتن جا گیر باید
 داد اما نباید داد مصرعه داد و او از دست غفلت داد داد
 غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه دکانی چیده بدو
 متهم گردیده بر آوردنش ضرورت است این نه مردانند
 اینها صورتند ^{بدره نشین نامی} بسته مانند گوگرد و شمعند ^{جمع} جمعی
 متبذل مزاج مختل و اقوال باطل دارند ایمان کو و اسلام کجا
 ر ^{مقتول خراج} ۱۵۳ عالیجاه تتمه طلب که در سر کار والا
 دارند التماس نخواه بر پر گنه لودی کرده اند باید نوشت یا
 بویل گفت که تتمه طلب ایشان اگر خواهد ماند چه مضائقه در
 حساب مطالبه و نقدی و قیمت جواهر و غیر آن محسوب خواهد
 شد سودا می سودا گرانه نیست ^{مستند به کتاب} علیحضرت زیاده بر چهارم
 حصه از جا گیر بادشاهزادها و امیر اسوقوف میباشند در حصه
 هم مضابطها مضابطه شد بعضی اوقات جمده المبلک کجایی

ای کسد جان

در کمال و جلال و کبریا
 در کمال و جلال و کبریا
 در کمال و جلال و کبریا
 در کمال و جلال و کبریا

خود میگفتند که ما بکار بی نجات گاهی مامور نشده ایم اگر
 گاهی اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب محنت و تردید ما را
 خواهند دید و آیمغنی زبانی هر کار ما باللفظ بعرض و الا سیده
 بود درینو لا که از عوایض منهبان معروض شده که غنیمت لیسیم
 بر ذوالفقار خان ^{نور محمد پسر محمد ملک} هجوم آورده رسید بنیکر ارد و عرصه خان
 مذکور تنگ و ملک طلب است حکم والا بنام حمده الملک ^{غده و غیره ملک}
 عراضدار یافت که بمکاب پسر خود را زود رساند چون در
 رسیدن او اسهال و افعش شقه بخط انور صادر گشت که
 ایشان خود را عاشق پسر میگرفتند حالا که برو عرصه تنگ
 است در زود شتافتن تسایل چرا مدعی شدن دیگر و در
 دعوی صادق بر آمدن دیگر است ^{نور محمد} مصرعه دیگر بخود مناز
 که ترکی تمام شد رفقه ۱۵۴ فدوی قدیم اخذ است
 با آنکه عمری در حضور تربیت یافته و خدمت کرده و گمان
 ضابطه دیوانی و شرف انسانی در حق او بیشتر است با وجود
 اینهمه امانت منصب داران پادشاهی روا میدارد و قول
 سعدی باید نمی ارد بهریت من و تو خواجه هر دو تا شایم
 بنده بارگاه سلطانیم ^{عجب عجب} عجب از مقولات مع

این را می گویند و در عوایض
 این را می گویند و در عوایض
 این را می گویند و در عوایض
 این را می گویند و در عوایض

۱۰۷
 این را می گویند و در عوایض
 این را می گویند و در عوایض
 این را می گویند و در عوایض
 این را می گویند و در عوایض

این را می گویند و در عوایض
 این را می گویند و در عوایض
 این را می گویند و در عوایض
 این را می گویند و در عوایض

نمیدانند جواب دادیم که بهتر از خود کسی را نمی باید.

رُقعات بنام غازالدین خان بہادر

فیروز جنگ رفته ها

خان فیروز جنگ بگزید من تنجو استم برایی عبادت آن
دولتخواه خود بیایم اما بچه رود و کدام لطر مشا به نایم
لهذا عبادت خان را نیابت فرستادیم تا چشم ما به بیند و
اطهار ما فی الضمه کند از میوه های نورس آنچه اینجا بهم میرسد
انگور است اما اطبائی یونانی براسی العمده مخلصان
مرا جدان مضر میگویند لهذا بر خود هم نالوار کردیم انشاء الله
تقدس بعد صحت کامل و شفای عاجل کجا میخوریم فرد
بارب این آرزوی من چه خوش است تو بدین آرزو
مرا برسان رفقه ای صحبت مکتوب الیه

یک رنگ من تفریق فوج لا اعلیٰ حبست فدوی زاده راز و کج خور
 کرمت گنجور بفرستند که بانجامات وادرا ارات است باز
 یافته باز پیش آن دولت خواه خواهد رسید ^{بجستش} فرمان شو
 نایب چون واقف نه ز اسرار غیب باشد آئند پرده باز نماید

۱۰۹
 ۱۰۸
 ۱۰۷
 ۱۰۶
 ۱۰۵
 ۱۰۴
 ۱۰۳
 ۱۰۲
 ۱۰۱
 ۱۰۰
 ۹۹
 ۹۸
 ۹۷
 ۹۶
 ۹۵
 ۹۴
 ۹۳
 ۹۲
 ۹۱
 ۹۰
 ۸۹
 ۸۸
 ۸۷
 ۸۶
 ۸۵
 ۸۴
 ۸۳
 ۸۲
 ۸۱
 ۸۰
 ۷۹
 ۷۸
 ۷۷
 ۷۶
 ۷۵
 ۷۴
 ۷۳
 ۷۲
 ۷۱
 ۷۰
 ۶۹
 ۶۸
 ۶۷
 ۶۶
 ۶۵
 ۶۴
 ۶۳
 ۶۲
 ۶۱
 ۶۰
 ۵۹
 ۵۸
 ۵۷
 ۵۶
 ۵۵
 ۵۴
 ۵۳
 ۵۲
 ۵۱
 ۵۰
 ۴۹
 ۴۸
 ۴۷
 ۴۶
 ۴۵
 ۴۴
 ۴۳
 ۴۲
 ۴۱
 ۴۰
 ۳۹
 ۳۸
 ۳۷
 ۳۶
 ۳۵
 ۳۴
 ۳۳
 ۳۲
 ۳۱
 ۳۰
 ۲۹
 ۲۸
 ۲۷
 ۲۶
 ۲۵
 ۲۴
 ۲۳
 ۲۲
 ۲۱
 ۲۰
 ۱۹
 ۱۸
 ۱۷
 ۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

در این سفر خیریت اثر شده و میشود مدار آن بر خزان
 هندوستان است مبلغهای کلی طلب طلبداران شده
 میشود در کرناٹک و فیصله های قدیم عظیم بسیار شنیده
 میشود زمیندار چا پور که بی صلاست تغلب تصرف است
 و بمیره پدر سیواسی جهنمست ملکش ظاهرا چندان است حکام
 ندارد حاصلش گفته سیدی مسعود خان متوفی هفتاد و ششاد
 لک هون است چادر در مصرف او باشد حقیقت ملک و تدبیر
 نزاع از نایب خود که داود خان باشد استفسار نماید چرا
 اغماض و تغافل رود در **قعه ۱۶۴۲** خان نصرت جنگ
 من آریاب کار تیمار حال مردم مندین کم میکنند زیرا که از
 اینها تو اضع آنها از اول تا آخر نمی آید و سفاکان دیگر فتن
 و دادن باک ندارند یعنی آب از دریا بخشیدن بخل میخواهد
 خلاف امر است دشوار تمید انهم روز جزا بر من چه خواهد گذشت
 و بعد ازین بر سر بند مائی خدا چه مصیبت خواهد شد فرد
 فکر شنبه نمک دارد جمعه اطفال را **عشرت** امروز بے
 اندیشه فردا خوش است **بهر حال** آریاب کار و دوس
 الاعتبار را در همه حال بهر اسان و ترسان باید نمود و هر

۱۱۲

که درین سفر خیریت اثر شده و میشود مدار آن بر خزان
 هندوستان است مبلغهای کلی طلب طلبداران شده
 میشود در کرناٹک و فیصله های قدیم عظیم بسیار شنیده
 میشود زمیندار چا پور که بی صلاست تغلب تصرف است
 و بمیره پدر سیواسی جهنمست ملکش ظاهرا چندان است حکام
 ندارد حاصلش گفته سیدی مسعود خان متوفی هفتاد و ششاد
 لک هون است چادر در مصرف او باشد حقیقت ملک و تدبیر
 نزاع از نایب خود که داود خان باشد استفسار نماید چرا
 اغماض و تغافل رود در **قعه ۱۶۴۲** خان نصرت جنگ
 من آریاب کار تیمار حال مردم مندین کم میکنند زیرا که از
 اینها تو اضع آنها از اول تا آخر نمی آید و سفاکان دیگر فتن
 و دادن باک ندارند یعنی آب از دریا بخشیدن بخل میخواهد
 خلاف امر است دشوار تمید انهم روز جزا بر من چه خواهد گذشت
 و بعد ازین بر سر بند مائی خدا چه مصیبت خواهد شد فرد
 فکر شنبه نمک دارد جمعه اطفال را **عشرت** امروز بے
 اندیشه فردا خوش است **بهر حال** آریاب کار و دوس
 الاعتبار را در همه حال بهر اسان و ترسان باید نمود و هر

۵۱
 منقش باجی دور
 در سونو حلیه

حق قدم بروی نهند از لامرکان به آنکه او ساکن شود از کس

فكان + چونکه جزو دوزخ است این نفیس ما + طمع گل دارد

همیشه جزو ما : این قدم حقا بود کوراکش : غیر حق خود

لی لمان کورالشد ۛ قوتی خواهم زحق دریاقسکاف ۛ تا

بسوزن پرستم این لوه فاف ۛ او تعالیٰ توفیقی لرامت

سند و ابن سیرہ روزی رہا سی جبتہ بحریت محمد و ابن
 محی علیہ الصلاۃ والسلام رفته

حضرت خلیفہ یار۔ ہذا حدادہ ہر وقت تدارک و بمطالعہ و آید

ذوالفقار خان پسر مکتوب الیه
براسی داؤد خان نوشته است و در و اطهار خد متکذاری خود

ایم سفارش ۱۲ داؤد خان ۱۳ مینی نائب خود کرده ۱۴
منوده در جواب چیزی باید نوشت و تافیه قلعه امیر

دشت بعد از آن شاید که بعضی ملتسمات قبول هم شود -

در میان خود امکان ندارد دیگر بر اسی مصالح قلع گیرے
قبل از فتح تلع حنفی ۱۳

بتبریت خان حلم رساند - که هر چه ضروری باشد بفرستد

و بقلعه داران از طرف نیز بر نگارند - که آلات لوجخانه از خبر از
 جمع الیه یعنی به قیام میسرند

وَأَمَّا جَبَلِيَّ وَلَوْلَا وَبَارُوتُ بَلَدُ جَانِ بَصْرَتِ جَانِ

۱۳۶ از عارضه سینه در خان واضح

...

ع

بسم الله الرحمن الرحيم

فوائد و غرائب

کتابخانه عمومی

بیشتر از
سلف میگویند که

مجلس

مجلس پنجم

بر کتب و کتب

موسى و هارون

الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

ح. ۱۰۰

الدرقا
١٣١

...

3

1

وکیل راننده همینوقت مبلغ پادشاهی بکبر و و اشرفیه
مار نصیب امین می باقی نکند اعلی حضرت طاب ثراه برا

[illegible]

جغفرخان داد و ستد

و نیکو خدمت حضرت صاحبقران

تاریخ بود مدتی صوبه دار بسیار

ماند و در مدتی که حکیم

بسیار خدمت نمود

سعدی خان بنصب

وزارت علم شد

بانت

غسل خان بود

وزارت علم شد

وزارت علم شد

وزارت علم شد

رزجرمانه تقید بسیار میکردند فوراً چیلهای شیر پر و شدید
 تعیین نموده زرمار را بمعرض وصول در می آوردند یاد دیگر
 که روزی از جعفر خان در ایامیکه بمنصب وزارت
 سرافرازی داشت در غسلخانه نشاندند اشرفیهها گرفته بودند
 خان مذکور از داروغه غسلخانه که تحصیل زرمائی جرمانه
 هم باو تعلق داشت بد شده در ایذا و ضرار او کمر بست -
 آنحضرت پسر در نامه ربان فرمودند که بعد برخاست دیوان
 باسم صفا دهد و داروغه را از خان مذکور دو شاله دماند
 رفقه ۱۲۲ پیشکار صدر الصدور مستحقین را مقرر
 بجنوری آرد - مگر غرضی در میان دارد و منع کند که دیگر
 چنین نگردد باشد رفقه ۱۲۳ امروز تربیت خان
 برای دوسه نیگباشی که درین بوشش تردد کرده بودند حاضر
 نمود که دوسه هیچ مرتع عنایت شود بخان مذکور باید گفت
 بالکه عمری در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت
 یافته اینقدر منیب اند که انجماعت در بغیر ضعیف نیستند که چنین
 عنایت در باره ایشان بطور رسد - حیفه مرتع بر آن
 خاطر او و دلگرمی کار پادشاهی محبت شد جواهر خان

از وقت وادان
از خدای عز و جل
تغیلت بمبین کوه
از شانت
که در عیش و گنجینه
در سیاه رخساره
نیم بر نهند چرخ
مفسدان زده
نمایند اگران
بعل خیمه برین
زبنت با نجات

101

۱۴
نیل باله مقصد
بمعنی زکاء کردن

قالبی که در کتب است
خود غرض فارسیست خود کلام و در خارج
اشنام مراد است

از باب علت معنی جدا کنند و مراد
از سبب خلقت جمع کائنات

از موهبتی که در کتب است
و بجا از شریک آوردن

بخدا و عبادت
خدا و عبادت را نهی نماید

۱۰۲ خجاست که در کتب است
و در کتب است و در کتب است

و در کتب است و در کتب است
و در کتب است و در کتب است

و در کتب است و در کتب است
و در کتب است و در کتب است

و در کتب است و در کتب است
و در کتب است و در کتب است

بود و زردان بران نامردان غالب خواهند آمد قابو چیان اگر
طلب گرفته سرگرم کار مانند غنیمت میداریم - بی این حال خود
چه امکان دارد و جهت غرض خویش کارهای دلی نعمت که فی
الحقیقت کار خداست برهم نمودن و بزندگی و در و زده حتمی
مجاهد پائمال کردن که در ضمن آن تقویت کفار خسران مالست
این که امم مومن مک حلال است بهر حال قبض الوصول طلب از
تمامی احشام گرفته بفرستید و در صورت خلاف آنست
خائیان و معاوانان بی دینان بر خود لازم دانند آن الله لا
یهدی کید الخائنین **رقعه ۱۴۵** امین
دست بدستی مجوز عنایت الله خان که از حضور مقرر شده
رفته بود چه کرده مصرعه هر چیز که در کان مک رفت نکشد
قوت مقاومت هم نبوده چه کند ناچار است اما اگر چنین بود
چرا بر خاسته نیاید اگر نخواهد میباید اند آمدن خود میدادند
با و از طرف خود تاکید می بنویسد **رقعه ۱۴۶** نهایت
خان حیدر آبادی ظاهرا در لاهور در گذشت و غیر از بنیره که
پدرش بحضور پدر رحلت کرده ورثه دیگر ندارد بدو توان
بیوتمات آنجا بر لکاز و - که هوال و بهوشیاری دیانت داری

و در کتب است و در کتب است
و در کتب است و در کتب است

تمام ضبط نماید که بیت المال حق عبادست خلیفه امین و
 نوکران گماشته ساسی خلیفه اند خیر مستحقین و ضعیفا و بیکران
 در آن نصیب چه حساب رفقه ۱۲۷۷ مرحمت خان امروز
 لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و دامن جامه آنقدر
 دراز داشت که پانظر نمی آمد بحرم خان فرمودیم که دو گره
 از دامن آن کوتاه عقل دور کند آنفودی ابو بگوید که دامن ستود
 که در حضور مقرر است همانقدر داشته باشد و الا قدم در
 غسالخانه نگرارد و مرور باید که الفت بالباس ساده پرکار
 داشته باشد زینت و تکلف خاصه زمانست و بجهانها
 میزید و حرفهای دیگر هم مناسب این مقام بطریق موغله
 بگوش او باید خواند رفقه ۱۲۸۸ ماکه پان میخوریم
 این کارخانه هم زنگی دیگر گرفت و آبدارخانه هم باب و تاب
 نیست و هوشیاری و جزورسی دار و عنها است که هر وقت
 همه جا کارخانجات عهده خود بتوزک آراسته دارند تا وقت
 کار مجرائی آنها ظاهر شود و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنها
 بر ما هویدا گردد و همه مردم بینندگان شان دولت خدا را
 ما معلوم کنند و رونق و شکوه او معاینه نموده تا توان منیان

در عقد ۹۹ و در مجلسی
اموال امرایین از غنایات
ایشان بعلت کسب و کسب
شد ضرورت احادیث
ای در دیوان
در عقد ۱۰۰ و در مجلسی
خاص قدس منار در خور
باید کرد که تحقیق باید
نوعیت در مراجع
بر که خواهد که بر حال اکنار
حضرت کیانی بی گاه
باید با اثر عالمگیری و
عالمی نامه و نیز در
الک و ذوق و ترقی
کار کا ترقی
از خود گیر که
در نوشته شریف
نکات نندوبی که بخورد
او به من چون شریف
گر در دین و دین
عظمی که
استوار با و اگر
در کسب و کسب
در دیوان بکسب
حضرت محمد و
در غنایات

نسازد لفظ شیخ دانی که شیر مردی چیت و شیر مرد
 زمانه دانی کیست و آنکه باد شمنان تواند ساخت و آنکه
 باد وستان تواند زلیست **رقعه ۸۷۱** بفرزند عیال
 عرض داشت کند ایشان استشفاع تقصیر اعتبار خان کرده
 اند احتمال قوی که پید سعد الدردر ویش نوشته باشد بنویسد
 که عبد القادر بیدل در نیکام دومصرع و لچسپ گفته فرد
 بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن و اجابت از

در حق کبر استقبال می آید

بنام ابوالقاسم خان که بنام ملتفت خان
 سرفراز شده بود و بعد از فوت امیر خان
 بامیر خان مخاطب شده داروغه خندان
 انحضرت گشته و خیلی در مزاج اقدس راه داشت
 و لطیفه های حسب حال و موقع بعرض می نمود
صا در شد رقه ۸۷۹ تجدد عظم شاه باید نوشت

که مافریقه حسن و بابت و جوهر شعور ایشانیم زآبده بالوالم

در حق کبر استقبال می آید
 بنام ابوالقاسم خان که بنام ملتفت خان
 سرفراز شده بود و بعد از فوت امیر خان
 بامیر خان مخاطب شده داروغه خندان
 انحضرت گشته و خیلی در مزاج اقدس راه داشت
 و لطیفه های حسب حال و موقع بعرض می نمود
صا در شد رقه ۸۷۹ تجدد عظم شاه باید نوشت
 که مافریقه حسن و بابت و جوهر شعور ایشانیم زآبده بالوالم

پس از آنکه

مصدق است

در حق

کرم

در حق

در حق

در حق

در حق

در حق

در حق

در حق

در حق

در حق

در حق

در حق

در حق

در حق

در حق

در حق

در حق

پس چاره تا چند بحال تباہ در دست نخواهد ماند بر ما و شما حق
دارد و انلاف حق موجب ناخوش نمودی خالقیت تمیدانند
که فضل سرشار حضرت آفریدگار را مردگار چه قدر عفو جباریم
بیشمار عاصیان بد کردار میفرماید بر اسی خدا و خاطر ما کینه
دیرینه و غبار پشیمانی از سینه بردارند و آن صغیر را که
غیر از شما دیگری ندارد و شمول عواطف گردانند تو اسماش
آنچه کردند در سر اسی آنروز بدو دیدند دنیا گذشتنی است
و گزشتنی است که با همه کس ساختنی مصرعه ناکرده گناه
در جهان گشت بگو به کلمه غیب از زبان میان عبد اللطیف
قدس سره الشریف یاد داریم که خدا مانترس را در مزاج راه داد
و ذی حق را در راندن بدترین گناهان است موثر حقیقه
زبان این عاصی بر معاصی را اثر می بخشد و زیاده برین چه
باید نوشت که نباید نوشت **رقعه ۱۸۰** حسب الحکم - آنکه
سرافراز خان عبد اللطیف هرگاه بر اسی حمده الملک مدار المہم
بیاید ایشان اگر بر اسی سوار باشند بعد سلام و برست سر
گذاشته عقوبت ایشان برود و اگر بر پاکی سوار باشند بعد
سلام مختار است و اگر بر فیل باشند بر آبراه برود اگر متکلم

و اگر بر اسب باشند بر آبراه برود اگر متکلم

شوند جواب بدهد و الا لا و را و کانه و دیگر بچیز اریان از
 اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان اورا پان دهند و دیگر از
 علیک **لعل شقه ۱۸۱** شاه عالیجاه که با فضل خان
 صادر کرده بودند سپید کمال خان در گزشت بوییل باید نوشت
 که بعضی ساند احوال متعینان این صوبه از حضرت پنخان
 نیست عنایت الله خان حسن عمل هر یک میداند حضور پر نور
 هر که را لایق اینکار دانند مقرر نمایند - کشمیری در بنصوبه
 نیست که مقرر کنیم و عنایت الله خان اضنی شود اصناف
 این افغان البته عمل کاغذی خواهد بود - وصول شد فی نیست
 پرگنه از جمعی یافتند و رعایا ویران میگردد و و خصب او باین
 درجه جوش میخورد - که اگر بجای میگرد و پیله لکت و پیله بار و
 منظور نیست تغییر تغییر در کار ما خوف الهی و واهمه باز
 پیرس پادشاهی شرط است و دیوان را نباید که خویش و اقربا
 را کار فرماید مگر رضی در لونی باشد و دیگر هر که اعتقاد بر
 عمل او باشد برود جاگیر برایی ظلم و اخذ و جرایم نکرده ایم

جمع عامل

والله علیکم حکیم

در مذکره ۱۱ دانا ۱۲

ای رانچور در جواب
 سلام بمان بپوشید
 و دیگران سلام
 را علیک سلام
 گویند که از جانب
 ای کبیری از جانب
 شاه عالیجاه بیدار
 سلطان حاضر نمایند
 ای اصناف عنایت الله
 خان در جواب
 یک صفت در کاغذ
 خود را بنویستند
 بایستی که بنویسند
 خطاب است
 بنشینش
 نجات علیکم
 ۱۲۳

سر رشته مصابرت از دست نداد و شاکی از حق و فراموش

مردمان را که در این زمانه
کین نعمای با بهشت تو نشد

از شکایت اسم فاعل

رقعه ۴۲. بوزیر الممالک

نشدن عرض امروزه ^{بچشم من} دل گران نشود و رضی برضائی

ما باشد ستر تمام خوب بچای می ملازم را ضعی بودن از صلابت

وَرَحَالُ مَا لِيُحْمَدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ ❖

رقعه ایضا بوزیر الممالک

رقعه ۵ ایضا بوزیر الممالک

مہینہ پور خلافت میل خاطر خود بودن لاہور ظاہری

نمایند و دلم رفتن ایشان به قندمار میخواهد باید دید از نسیان

مصراع نادوست گرا خواهد و میلش بکده باشد رفقه

ایضاً بوزیر الممالک

بأنور محمد خان پانصدی صنایع شده به بخشی الممالک حکم

رساند تا سراسر شود و فرمان همه نفرستند الصنا

لوزیر الممالک رفیعہ

ابراهم خان در مذہب خود تخصیص بسیار دارد و در اقبال امر

تفاوت را کار فرماید و در مقدمه اخذ و حیرت شایسته از آنها، الی

دور کے

سجده بیست و نهم

٧

المعلم خزان

وہ کہہ کر اٹھ کر

۵۱۲

باب في بيان

مجلس

کتابخانه

مکتبہ دارالعلوم دیوبند

تکریم

وَأَمَّا بَنُو إِسْرَءِيلَ

بسم الله الرحمن الرحيم

مکمل

卷之四

الحمد لله رب العالمين

卷之四

三

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय

...

کتابخانه عمومی

۱۲۷

فتوی گرفته باشد بر همین حرف و صحبت در بنگاله بدیوان
برازنیت تغیرش ضرورت **اللَّهُمَّ بَهِّئْنَا مِنَ الْقَوْمِ**
الْغَافِلِينَ جُرْمَةَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ الا که کمین
البضار رقمه از عولینه فرزند زاده محمد عظیم
معلوم شد که محبین پور خلافت از ان نور چشم بسی آزرده
شده اند عجب که از پسر رشید رنجیده خاطر شوند -
حسب الحکم درین باب بایشان باید نوشت و در ماده عفو
انام که در حقیقت نیت عرصه داشت نمود **الْغَدُّ عِنْدَ**
رِكَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ **البضار** رقمه ۹ فرزند
راوده سعادت مند از مادر حضرت شده اند اگر بخانه شاه عالیجا
هم بروند و حضرت شوند بهترست **فرد** بهماری ادب
کن خصم سرکش را که خاکستر بنری زیر دست خویش میگروند
آتش را به عرصه داشت کند یا بویل گوید اسن با هموار هرگاه
از جناب اعلیحضرت طاب ثراه حضرت شده طر فی راسی میشد
بخانه برادر ناممیزبان میرفت و آجارت میگرفت هر قدر که
ایشان استکبار میکردند از بخانب انکسار بطحور میرسد
بعض اوقات به پهلوی ندیمان جاداه اند و ماتیلیمات

بجا آورد و ششده ایم اگر چه در آنوقت آنموضع خوش بختی آمد
اما الحال که خوب فحشیدیم نوازش حق سبحانه جلشانه بطیفیل همان
دیدیم سریت ای خدا قربان احسانت شوم این چه

احسان است قربانت شوم
از دست تو العمل الهی

رقعه ابنام مہین پور خلافت سلطان
محمد مظفر شاہ عالم بہار

مهین پور خلافت سلمه اللہ تعالیٰ روزی سعد اللہ خان در خانہ
 بدیر آمد اقلی حضرت سبب پر سید مذکور عرض کرد کہ بیاضی میخواندم
 نقل چند فقرہ برداشتم تا بعد عرض کنم چنانکہ افزایش مال از خیر
 و احسان پیش ایشان اقبال از مستغنی نمودن محتاجان تسیر کردن
 اگر سزاوارب مزید نعمت کسوت و نفقه دادن بر مہنہ باعث

فرونی دولت پروردن غریب آئین ریاست ساختن با اقویا
خاصه کیاست طراوت گلستان سلطنت کجای عدل شقامت
ایمان بغزت اهل فضل دیرپایی خان و مان از ترجم کاهش از
دل و جان بظلم رونق ممالک بحسن تدبیر قلع ظلم بحسب عالمگیر

۵۵ تذکره عباقت کازاکر سبتین -۱۲-

۱۴۸

ع ملک بیخ اول و کسر طایع جمع بعبنی ملک و دبا وانی ۱۲

نیک نامی حاصل زندگانی فیض سانی واسطه ثبات کار مرنے
 آتش ناپوری رسم نجباء و تشکلی و طیفه جھلا نوختن نیکان
 کار عقل معذور داشتن سفها از جھل تا قدر دانی و شقیه اوبار
 مھر مانی بالست فطرتان حق مھر شار - آنحضرت چون این
 فقرات خواندند - بوسه بر پیشانی خان مبرور دادند - و
 آن کا غم را داخل قلمدان خاص نموده آخر روز سه ہزار
 دینار انعام فرمودند - بحسب آن فرزند سعادت مند نوشته

فرمان بخط انور شرف صدیقیت

شده کہ تنہا تلمذ دنیا بیم

کارکاری را با نظم و نسق جہان داری غنی بر احتیاط چیری
 انضباط و ارتباط نمائندہ - درین شاہراہ اگر غنائ مروت
 نسبت با نفع زند از دست رفت - و جادہ شفقت در بارہ
 آن قرۃ العین از نظر دور افتاد - معذوریم و چون مطلق نظر
 چنین شد تکلیف گوشہ گیری دادیم - پس چشم از لباس
 دولت باید پوشید - و ایام آنرا و اوقاف عبادت خالق
 العبدید و کتابت قرآن مجید باید کرد تا رفت حضرت

۹۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

۲۶

۲۷

زیر که طریقت یعنی ذریعت است و معرفت یعنی طریق و حقیقت یعنی

عربی میں لکھا ہوا ہے کہ

John

الکندی

سلوک باقی ماند هر آنچه از ذهن ساند بشید باشد
 معروض دارند که معقول شویم استغفر و الله دای
 من کل ذنب و اتوب الیک فرد گفته گفته من شدم بسیار گو
 از شما یک تن نشد اسرار چو **ق** **۱۳۵** - فرزند عالیجا
 سلمه الله محمد خان دیوانه فکن دیوان سپاه شمانین
 جھان گزشت آدم کار و فهمیده قدیم الخدمت بود آن
 من ^{بر}زند عالیجا دیوانی سپاه حالا بیک از نوکران خود
 بفرمایند که قابل انجدمت کسی را ندیدیم رفتن آدم خوب
 حسرت می آرند پیده است کسی خانه فریبنده تراژ
 دنیا و طالبی جوینده تراژ مرگ و فانی عجب تراژ آدمی
 بیست پر تو عمر چرا غنیت که در بزم وجود به نسیم
 شزه برسم زدن خاموش است اگر چه دنیا امروز
 و فحشت آماز و دحکایت خواهد گردید و امر حشمت
 اگر چه امروز شکایت است آماز و واقع خواهد شد - عاقل
 آینه را شده و شده را رفت و اندازیرا که آینه را
 روی در شد نیست و شده را روی در رفتن **م** **ع**
 فرصت از کف رفت و دل کاری نکرد به افسوس کاروان

از شش خجسته اندکی
 از شش خجسته اندکی
 از شش خجسته اندکی

۱۳۱
 منوطیت مصداق این علت بجای همیشه
 ۱۳۲
 مان مان کتبی سینه شمع خبر دار باش
 ۱۳۳
 رابط بالفتح اول همان سر درین غایت ۱۳۴

عمر گزشت و من در خواب مانند من و اسی بر من و اسی
 بر من و اسی بر من متو خطبت در شکر الهی باید کرد و حیرت
 بر احسان بقدری که توان برداشت و گناه هانفت
 باید کرد که طاقت عذاب آن باشد مخالفت نباید کرد - با
 کسی که حاجت با و داری باید داری و بخاطر آن که از کجاست
 و کجا خواهی رفت بریت دنیا چو رباط مادر و مهمانیم
 مان ظن بر می که مادر و میمانیم ^{ای مادر و میمانیم} مصطفی قلب بیگ
 طاهر ادبوانی سپاه شما بد می کنند تدرین و محنت تصدیت
 را لازم است اگر نخواهد منصبی بر اسی او بدیم و کمال
 شما منصب پادشاهی دارد او ^{حکایت} پسر اندارد و فرزند
 عالیجاه ^{ای محمد بد بخت} بر اسی فرزند زاده بنویسند امروز
 همان به که فردا کار آید و دست در آید همان به کار آید که امروز
 بعمل آید ^{ای برزق است} فرزند عالیجاه خدمت فوج داری که رسیده
 دادن کشتن غیاست دیده و دانسته و از عهد باز پرس
 آخرت بر آمدن شکل بهر حال بیایس التماس آن فرزند جاگیر داده
 خواهد شد هم داد داد از دست غفلت داد داد در رفته
 فرزند عالیجاه نوشته میشود که چون منعم خان وکیل

مخالفت با خیم اول
صدرا با مخالفان
مخالفت با خیم دوم
صدرا با مخالفان
مخالفت با خیم سوم
صدرا با مخالفان
مخالفت با خیم چهارم
صدرا با مخالفان

همین پور خلافت دستور ی کابل یافت بتقریب و صایا با و
گفته شد تا ممکنست بصلاح و صواب بد ذات البین مخالفت
و من از عت باز خواهد داشت که در افتادن بر افتادن است
و هنر گامه غریبه بمیان خواهد آمد رحم بر حال خلافت میکنند
که است مرحومه یا کمال نشود بیت دولت گیتی که منت
کند با که وفا کرد که با ما کند رفته ۱۸ است بخار
رست گفتار و درست کردار برانی خدمت بخشیدگی اول
بالتماس انفرزند عالیجاه و ستاده شد حب و رست مرد
پارچه چینی و مخفوری که شما قدرش شناسید با آن
جوهر سفید حساسی خوش قماش که اکنون باین قماش نه
آید مرسل شد رفته ۱۹ مردم را تخلق با خلق آهسته و جب
ست انتظام بدون خوف و رجائنه شود تیر احمد خان که
خدمت واقعه زکامی ایشان داشته باشد تجویز خدمت
دیگر برایشی او یاد کردن از ادب و در نسبت رفته ۲۰
انفرزند عالیجاه تبدیل مکان بنجواهند و مالکوه را نوشته
اند که بخلیف الصدق ایشان تعلق دارد و ما را در پذیرایی هر دو
امر عذر می نیست اما اگر خاندان کجایر ایشان باشد - بتما

۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰

۱. نام میرزا محمد یزد
 ۲. کتب میرزا محمد یزد
 ۳. شاه عالم شاه
 ۴. کتب
 ۵. کتب
 ۶. کتب
 ۷. کتب
 ۸. کتب
 ۹. کتب
 ۱۰. کتب

نزدیک میشوند و با اشتقاق سفر فراق قریب میگیرند آئینه
هر چه مناسب دانند معروض دارند ^{از بیایا} ^{معدود} ^{فقه} ۲۱ فرزند
عالیجاه حفظه الله تجوز آن فرزند و حی نسبت که البته منظور
باید داشت تا نظم مستقر الخلافه ^{حکم خداوندی} سپارش کو توان برائی
بحال داشتن او بمبالغه ^{مطابق مقتضای} ^{ای اگر} ^{۱۲} شسته بود در شک افتاد و مثل
مشهور که چون سخن گفتند قبول کردیم چون بمبالغه
کردند در شک افتادیم چون قسم خوردند یقین داشتیم
که در عیست ^{۱۳} ^{۱۴} ۲۲ فرزند زاده بهادر دنیا
و ما فیها خراب و ویرانست قلیکفات و رسمیات اینجهان
نقش بر آب ^{و آنچه در دست} صد و فرمان برائی دلدهی و اظهار مهر با
است ^{ای بیجهات} ^{۱۵} ^{۱۶} تصدیق و تکلیف استقبال بخود راه ندهند
و تا بحال آمدن قوت و طاقت سواری اسپ نمکنند استقبال
ما ظاهر فایده دینی آفت در ندارد که بر دیگران رشک
برند و بر عدم وقوعش ^{ای بر برادران و عزیزان} غم میخورد و خورند ❀

فرمان حضرت خلدیرکان بنیام
نواب زیب النساء بیگم رفقہ ۲۳

فوائد بسیار بسیار
دانش و علم و شوق
و محبت و دولت هر چه
باحتیافت یافت و بسیار
تصرف حافظ کلام ربانی کرد و در
مجموع علوم و کمال برداشت
بصفت علم بینا و این طرز فکری
صاحب دوایت بود و بدست

۱۳۸

تفصیل در دست
دیگر سایل هم در آن
ولاده بازار ناپای دار یادگار
الحق که بوالایا استخوان
دمان حال کسی که رسید
سید و در جو دو کرم
ایات الهی و صفات
بیرین این شهر مصلحت
عنه میزان نیست نه هر
فدا چنانچه کسان
عنه نه هر

حکیمی ازین جهان
خزانه سید دانش
دولت امور و رفون
عظیمه

بابا سی من جان من - عرایض رسید مرصنا من بوضوح
انجامید - عمر میگذارد - و کسانان می فرایند

مثنوی معنوی

صنعت فقر و عجز نادر است	در دمار اہم دوا دانسته
دوا و غفلت روزگار مہ آباد	دوا و دوا از دست غفلت داد

اے آہ چه نویسم و بکہ گویم این درد بے درمانی دنیا
قلیل و کثیر ہا اقلیل نصیحت ہمینست اسی نور ویدہ
اوقات صنائع ملن تا تو اے والسلام علی من اتبع

الھدی رقم ۲۲۲ نحمدہ و نصلی وسلم عرض شد

مردیہ ذرہ آسا زیب النساء جبین ضراعت و ابتحال ہا و
استان ادب را بجاروب شرکان رفت وروب دادہ

بموقف عرض بار یافتگان سر پر خلافت مصیر صاحب

قبلہ عالم و عالمیان میرساند کہ فرمان عالیشان سرسر

بخط قدسی بمنط کہ سوید اسی دل سپند ہر نقطہ اش باد

متضمن بر غواہیت و ضلالت دنیا و انداز و مکارہ شیطان

از بلا و غفلت و جبر و غفلت و در مصائب پر تو و رود

بخشید چشمش را تو تبا و دیدہ بصیرت کحل الضیاء کرد

بکینہ خدای یکید و درود
سلام منہ شہیر خبابالت
علیہ السلام و آلہ وسلم
در حالت جمع کتب خاصہ
بکتابت اسی مبل کردہ ۱۲
در ادب لغت اول
مصلحت از فن شیعہ فاضل
جای از لغت موقوف از نصیر
بانی نظریہ سید احمد دل افروز
دھار دین باشد بکرم دل بانشین
مکارہ بقرآن و کلام

بکینہ خدای یکید و درود
سلام منہ شہیر خبابالت
علیہ السلام و آلہ وسلم
در حالت جمع کتب خاصہ
بکتابت اسی مبل کردہ ۱۲
در ادب لغت اول
مصلحت از فن شیعہ فاضل
جای از لغت موقوف از نصیر
بانی نظریہ سید احمد دل افروز
دھار دین باشد بکرم دل بانشین
مکارہ بقرآن و کلام

و در از آشی اینجمله پند سپرانه و بضایح مرشدانه آداب تسلیات
عقیدت آیات بتقدیم رسانید هرگاه ذات مقدس حضرت
پیر مرشد حقیقی با وجود اینجمله ضابطه اوقات متأسف
فرست بغفلت باشند و آشی بر حال ما و همچو ما جهلا المذت
ند که همین تربیت آنحضرت پیر و مرشد تحقیق معتقد این
مردیه غفلت سرشت نیست که آنچه رسید و میرسد و
خواهد رسید از دست تعالی شانیه کما قال الله سبحانه
قُلْ لَنْ يُصْنِئَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا حَرْفَ لَنَا بِحَبْتٍ نَفَع
مست نه حکایت که بر آشی ضرر باشد زیاده چه عرصه نماید

رقعه ۵۲ بوزیر الممالک

خان نصرت خجک اگر چه بخت پیری نسبت داد - این دور
از نیک خواری گے و نعمت رسیدگی است چون عفو و صفحہ صفت
نسبت دادن به بچے است کریم اما خانہ دنیا سے یخچین کسان
معمور و خانہ عقبے اسیر و مان دنیا آباد خراب و سر و
بعد زین ہر چه رسد از بد و نیک ای حافظ بے غم مخور شاد
بزی چونکہ جهان در گزشت است - و السلام رقم ۲۶
فرمانی کہ متضمن بہ اثبات

۱۰
 مناسف است که فاعل از جانب حق
 اندر کس کردن
 انستة بعد از این خدا را
 مقتدا هم فاعل از
 ۱۱
 بافتن سال یعنی اعتقاد
 گویا
 ۱۲
 گفتند
 میوه صلی الله علیه و آله و سلم
 بخورد
 سید با مگر از پیش
 است خدا را نعم برائی ما
 ۱۳
 سکون نشانی غفون
 حفظ دلدن نشانی
 صفت غفون اول و سکون باشد
 ۱۴
 حاکم از کس که پیش
 پیشین
 ۱۵
 خانه عاقبت این زمان آباد
 کنند
 ۱۶
 منزه

بدستخط الوصا گردید

ایالت پناه حق سر اُموش دنیا پرست والی گولکنده - اگر چه
افعال قبیح آن بد عاقبت از احاطه تحریر نیست اما
هزار یکی و از بسیار اند که شمرده می آید - اختیار ملک و
سلطنت بکف اقتدار کافرو فاجبر ظالم دادن و
سادات و مشایخ و فضلا و علما و صلحا و فقرا را منکوب
و مغلوب ساختن و در رواج فسق و فجور با فراط تمام علانیه
کوشیدن و خود از بدستی و بادیه پرستی در انواع
کیا پریش و روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم
از عدل و فسق از صدق و ضلالت از عبادت تمیز
نمودن و در اغانت کا و حربی بنجاری جھنمی
و قبیحه از دقات نامرعی انداختن و خود را بسبب
سعادنت حربی که نصیحت کلام الهی در منع آن واقع شده
پیش خالق و خلق مطعون گردانیدن و با وجود ارسال
فرامین نصیحت آمیز مصحوب مردم ادب و ان مزخبتا سر

۱۲۱

بعضه اننا

عین الیقین شدن بر احوال

لا تفرحوا به لانكم باعدوا

مسلمانان بخند و دین بر سر

اول و ششم

کتابخانه

حصور پنیہ غفلت ادگوش نکشیدن و درین بار گے یک

لک بهون براسی ر بی بد کردار خواجه دشمن فرستادن

و با اینهمه اعمال مغرور و مست بوده غفلت بوده از مکارفات

افعال خود غافل بودن و امید رستگاری در هر دو جهان

فصل دہشتن مصرعہ زہے تصور باطل و ہے خیال ہی دنیا و دین

محال : چون چاره نمانده اکنون مرا

رسیده دان که آخر الدوا

الكلبي معذور بهم - من

يَهْدِي اللَّهُ فَلَامُضِلَّهُ وَمَنْ يُضِلَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ

خاتمه کتاب خدا

بخدمت بابر کت جمله صبا و تاجران کتب و دیگر شائقین سکین نام الدین تاجر کتب

راولپنڈی التماس کرتا ہے۔ کہ کتاب خطاب رفات عالمگیری جو ایک مشہور کتاب مقبول
ہے خاصہ عام سے آج کل ہمارے ہر گھر میں درج ذیل حقائق کی روشنی میں اس کی اصلاح کی جائے۔

ہر خاص عالم ہی اور جملہ مدارس سرکاری میں پڑھائی جانی ہو جائے حاشیہ ہی اسوا اکثر الفاظ
اصطلاحات زمانہ سابقہ کے معنی بلا کہ عالم یا تاریخ داران جملہ نہیں دیکھتے اور اہم جہاں نام قومیہ میں

او حال معلوم نہ ہوتا تھا کہ آیا وہ کون مین کس منصب پر سر دار کہنا کی باشندگی اسوے فیاض

جل تاریخدان بمبیل جناب مولوی سید محمد علی ملووی فرسٹ کلاس انجینئر ملتان نے بعضی تمام ہدیہ

لست بخواج سحر جل امر کا شرح و ربط کی سادہ و سہل اصطلاحات کی معنی خیز کار و واج چکل مع دہم تھا

پنی معلومات اور کتب الفاریح و حایہ پر تحریر فرمائے اس واسطے کہ کتاب کے مقبول ہو پشی کلمہ خبر
شایقہ، عدو بنو عالم، حبیب ذریعہ، و غیرہ ایسے کتب و کتابتیں ہوتے مشائخ و

حضرت یحییٰ بن اسماعیل بن ابی حمزہ ثمالی مدظلہ العالی

نفا وین جلیق حضرت بابا بایان نو عبدی داوینستینین حلیق
 امما الذی باجر او لیکن

۴۰

مؤمن از مردمی که در

بسم الله الرحمن الرحيم

سید

افزین ۱۲
نست ۱۳

و اما واضح دانست
که یکم

سید

اور اخلاقی تقاضا

نیست گمراه کنندہ

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِكْرًا لِّعِبَادِنَا

کتابخانه

کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل فی بیان صفات صالحان

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مصطفى الدين كياي

بسم الله الرحمن الرحيم

و

I II III IV V VI VII VIII IX

X XX L XL XC

D CC CCCC

M DCCC

II III

I II III

I II III

I II III

I II III

I II III

I II III

XVII XVIII XIX XX XXI XXII XXIII XXIV XXV XXVI XXVII XXVIII XXIX XXX

XVII XVIII XIX XX XXI XXII XXIII XXIV XXV XXVI XXVII XXVIII XXIX XXX

XVII XVIII XIX XX XXI XXII XXIII XXIV XXV XXVI XXVII XXVIII XXIX XXX

XVII XVIII XIX XX XXI XXII XXIII XXIV XXV XXVI XXVII XXVIII XXIX XXX

XVII XVIII XIX XX XXI XXII XXIII XXIV XXV XXVI XXVII XXVIII XXIX XXX

XVII XVIII XIX XX XXI XXII XXIII XXIV XXV XXVI XXVII XXVIII XXIX XXX

XVII XVIII XIX XX XXI XXII XXIII XXIV XXV XXVI XXVII XXVIII XXIX XXX

XVII XVIII XIX XX XXI XXII XXIII XXIV XXV XXVI XXVII XXVIII XXIX XXX

XVII XVIII XIX XX XXI XXII XXIII XXIV XXV XXVI XXVII XXVIII XXIX XXX

XVII XVIII XIX XX XXI XXII XXIII XXIV XXV XXVI XXVII XXVIII XXIX XXX

XVII XVIII XIX XX XXI XXII XXIII XXIV XXV XXVI XXVII XXVIII XXIX XXX

عراقی در عراق عجم پدید آید یا در پیکر و کرد و ارد و مانند ماهواره ۴۸۰ دام
 تازی فیل از هندی نژاد ماده مسدوده ماهواره ۳۲۰ دام
 از توران زمین خیزد - ماهواره ۸۰ دام
 نیز در توران زمین خیزد - لیکن میان تورانی و باکیه نبود و بیشتر مکتوب
 کنش باشد و با ترکی یزدیون تراز خود پیوند - ماهواره ۴۰۰ دام
 قسم اول است تازی نژاد و دور حوس سخی لبان او ماهواره - ۴۲۰ دام
 هندی نژاد - میان - ۲۴۰ دام
 ماهواره - ۸۰۰ دام

ماهواره ۴۰۰ دام - بفتح میم دنون خفی و ضم مجهول جیم و کاف و کون
 بفتح لام و نای مکتوب
 ماهواره ۴۰۰ دام - بفتح کاف و کون و نای مکتوب
 ماهواره ۲۸۰ دام - بفتح ای فارسی و نای خفی و دنون غننه و ضم و کون
 در اگر کاف و نای مکتوب

ماهواره ۲۴۰ دام
 ماهواره ۶۰۰ دام

نمبر شمار	ده هزار	شصت هزار	عراقی
۱	۲۰	۲۰	عراقی
۲	۲۰	۲۰	عراقی
۳	۲۰	۲۰	عراقی
۴	۲۰	۲۰	عراقی
۵	۲۰	۲۰	عراقی
۶	۲۰	۲۰	عراقی
۷	۲۰	۲۰	عراقی
۸	۲۰	۲۰	عراقی
۹	۲۰	۲۰	عراقی
۱۰	۲۰	۲۰	عراقی
۱۱	۲۰	۲۰	عراقی
۱۲	۲۰	۲۰	عراقی
۱۳	۲۰	۲۰	عراقی
۱۴	۲۰	۲۰	عراقی
۱۵	۲۰	۲۰	عراقی
۱۶	۲۰	۲۰	عراقی
۱۷	۲۰	۲۰	عراقی
۱۸	۲۰	۲۰	عراقی
۱۹	۲۰	۲۰	عراقی
۲۰	۲۰	۲۰	عراقی
۲۱	۲۰	۲۰	عراقی
۲۲	۲۰	۲۰	عراقی
۲۳	۲۰	۲۰	عراقی
۲۴	۲۰	۲۰	عراقی
۲۵	۲۰	۲۰	عراقی
۲۶	۲۰	۲۰	عراقی
۲۷	۲۰	۲۰	عراقی
۲۸	۲۰	۲۰	عراقی
۲۹	۲۰	۲۰	عراقی
۳۰	۲۰	۲۰	عراقی
۳۱	۲۰	۲۰	عراقی
۳۲	۲۰	۲۰	عراقی
۳۳	۲۰	۲۰	عراقی
۳۴	۲۰	۲۰	عراقی
۳۵	۲۰	۲۰	عراقی
۳۶	۲۰	۲۰	عراقی
۳۷	۲۰	۲۰	عراقی
۳۸	۲۰	۲۰	عراقی
۳۹	۲۰	۲۰	عراقی
۴۰	۲۰	۲۰	عراقی
۴۱	۲۰	۲۰	عراقی
۴۲	۲۰	۲۰	عراقی
۴۳	۲۰	۲۰	عراقی
۴۴	۲۰	۲۰	عراقی
۴۵	۲۰	۲۰	عراقی
۴۶	۲۰	۲۰	عراقی
۴۷	۲۰	۲۰	عراقی
۴۸	۲۰	۲۰	عراقی
۴۹	۲۰	۲۰	عراقی
۵۰	۲۰	۲۰	عراقی
۵۱	۲۰	۲۰	عراقی
۵۲	۲۰	۲۰	عراقی
۵۳	۲۰	۲۰	عراقی
۵۴	۲۰	۲۰	عراقی
۵۵	۲۰	۲۰	عراقی
۵۶	۲۰	۲۰	عراقی
۵۷	۲۰	۲۰	عراقی
۵۸	۲۰	۲۰	عراقی
۵۹	۲۰	۲۰	عراقی
۶۰	۲۰	۲۰	عراقی
۶۱	۲۰	۲۰	عراقی
۶۲	۲۰	۲۰	عراقی
۶۳	۲۰	۲۰	عراقی
۶۴	۲۰	۲۰	عراقی
۶۵	۲۰	۲۰	عراقی
۶۶	۲۰	۲۰	عراقی
۶۷	۲۰	۲۰	عراقی
۶۸	۲۰	۲۰	عراقی
۶۹	۲۰	۲۰	عراقی
۷۰	۲۰	۲۰	عراقی
۷۱	۲۰	۲۰	عراقی
۷۲	۲۰	۲۰	عراقی
۷۳	۲۰	۲۰	عراقی
۷۴	۲۰	۲۰	عراقی
۷۵	۲۰	۲۰	عراقی
۷۶	۲۰	۲۰	عراقی
۷۷	۲۰	۲۰	عراقی
۷۸	۲۰	۲۰	عراقی
۷۹	۲۰	۲۰	عراقی
۸۰	۲۰	۲۰	عراقی
۸۱	۲۰	۲۰	عراقی
۸۲	۲۰	۲۰	عراقی
۸۳	۲۰	۲۰	عراقی
۸۴	۲۰	۲۰	عراقی
۸۵	۲۰	۲۰	عراقی
۸۶	۲۰	۲۰	عراقی
۸۷	۲۰	۲۰	عراقی
۸۸	۲۰	۲۰	عراقی
۸۹	۲۰	۲۰	عراقی
۹۰	۲۰	۲۰	عراقی
۹۱	۲۰	۲۰	عراقی
۹۲	۲۰	۲۰	عراقی
۹۳	۲۰	۲۰	عراقی
۹۴	۲۰	۲۰	عراقی
۹۵	۲۰	۲۰	عراقی
۹۶	۲۰	۲۰	عراقی
۹۷	۲۰	۲۰	عراقی
۹۸	۲۰	۲۰	عراقی
۹۹	۲۰	۲۰	عراقی
۱۰۰	۲۰	۲۰	عراقی

MCCCXXXV = 1335
 MCMLXVII = 1947

2002-362446

